

یغما

سال بیست و دوم

شماره پنجم

مرداد ۱۳۴۸

جمادی‌الاولی ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۱

فهرست مندرجات

صفحه :

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن :	انتظار زمین	۲۳۷
استاد امیری فیروز کوهی :	پرواز بشر	۲۴۴
نقل از جراید :	سهم ایران در تسخیر فضا	۲۴۷
پروفسور فضل‌الله رضا :	خواب و بیداری	۲۴۸
پوهاند حبیبی رئیس انجمن تاریخ افغانستان :	غالب دهلوی	۲۵۰
بانو اقبالی (کریمی) :	راز نهفته	۲۶۴
دکتر باستانی پاریزی :	مریدان مرادجوی	۲۵۶
جمشید سروش‌یار :	نامه حزین لاهیجی	۲۶۵
ایرج افشار :	خط یغما جندقی	۲۶۹
غلامرضا طاهر :	تصحیحی در فرهنگ فارسی	۲۷۴
حبیب یغمائی :	نمونه اشعار	۲۷۹
:	فعالیت شرکت ملی نفت	۲۸۲
نا . نا .	دعوت	۲۸۶
حبیب یغمائی .	برای کتاب خوانان	۲۸۷
	احتجاجات	۲۹۶

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

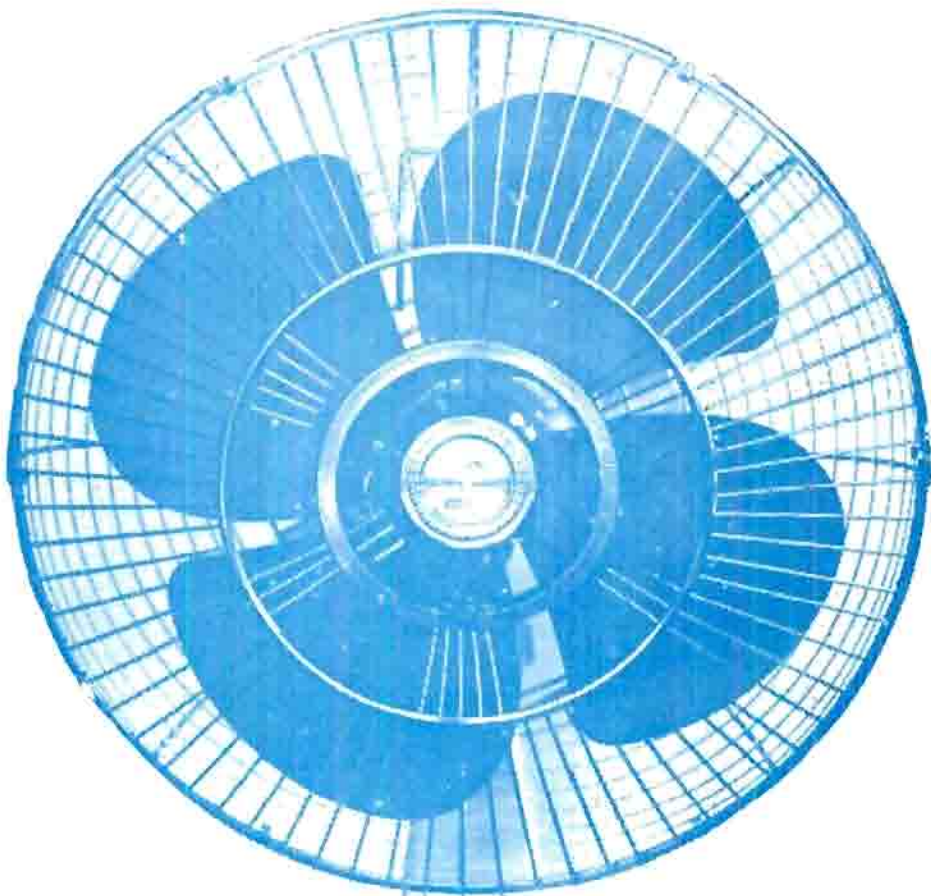
<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

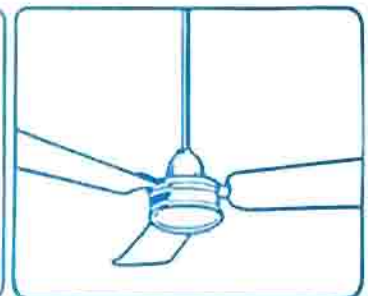
مارشال

مارشالها در اطاق خواب ...

مارشالها در زمان جنگ خواب را بر شما حرام میکردند اما ...
مارشالها در زمان صلح خواب را برای شما شیرین می کنند چون امسال
بنکه های مارشال بجای خواب مجیز شده اند و شما با خرید بنکه مارشال
مخاطباً صاحب یک چراغ خواب بسیار زیبا می شوید.



با بنکه مارشال تابستان گرم و طولانی
امسال را به بیار دل انگیز تبدیل کنید



بیگنا

شماره مسلسل ۲۵۱

سال بیست و دوم

مرداد ماه ۱۳۴۸

شماره پنجم

محمدعلی اسلامی ندوشن

انتظار زمین

جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد
«مولوی»

فرود آمدن انسان بر ماه که بحق موجب تحسین و اعجاب همه جهانیان گردیده، مبدأ تاریخ تازه‌ای در زندگی بشر خواهد بود. تاریخ نویسان آینده شاید سرگذشت جهان را به دو دوره بزرگ تقسیم کنند: پیش از دست یافتن به ماه و بعد از دست یافتن به آن. عمل سه فضا نورد امریکائی (آرمسترونگ، کولینز و آلدرین) بهمان اندازه که یک شاهکار فنی بود، شاعرانه هم بود؛ حتی چاشنی‌ای از عرفان نیز در خود داشت؛ بهمان اندازه که از نیروی بی‌انتهای مغز انسان حکایت میکرد، باروری و برومندی قلب اورا نیز به اثبات می‌رساند. سه‌زائر ماه، باشجاعت، ایمان و تواضع که صفت هر انسان برگزیده‌ای است، مأموریت خویش را ابیایان رساندند. آنچه ستایش بشریت را برانگیخت بیشتر استحکام روحی آنها بود، تا مهارت و مقاومت بدنی آنها.

تسخیر ماه که مبین پیشرفت شکفت آور علم و فن است، بار دیگر این سؤال را

در جهان مطرح کرده است که بشر بسوی چه آینده‌ای روان است. آدمیزاد، نخستین بار از طریق فن و علم به آرزوی دیرینه چند هزار ساله خود دست یافته، از زمین خاکی گسسته و به عالم بی‌نهایت افلاک قدم نهاده. در کتابهای مذهبی، و نیز در افسانه‌ها و اساطیر، همواره از این آرزو بعنوان بزرگترین رؤیا و کمال زندگی بشر یاد گردیده. در نویدهای مذاهب، بهشت در آسمان جای دارد. سعادت جاودانی، لذت بی‌رنج و آسایش بی‌غش در آنجاست. هر چه خوبی و زیبایی است باید در بالا جسته شود. کیکاووس و نمرود و دال در افسانه‌های ایرانی و سامی و یونانی، سه تنی بودند که برای پرواز به آسمان و دست یافتن به فضای بی‌انتها، تلاش کردند و البته ناکام شدند. کاووس، بروایت شاهنامه، قصد سفر فضایی کند تا آسمان را نیز در «دام» خود آورد و به راز چرخ پی‌برد؛ پس فرمان می‌دهد که تخت او را بر بدن چهار عقاب نیرومند ببندند؛ عقابها به پرواز می‌آیند و او را به آسمان می‌برند؛ منتها پس از چندی پرواز از تاب و توان می‌افتند و در بیشه‌آمل بر زمین می‌نشینند، کاووس بطرز معجزه آسائی زنده می‌ماند. نمرود نیز به اقدام مشابهی دست می‌زند و نتیجه بهتری هم نمی‌گیرد.

اما دال در اساطیر یونان، نبیره ارخته پادشاه آتن است. مردی است بسیار هنرمند و زبردست. یکی از هنرمندی‌هایی که می‌کند این است که بال‌هایی از موم می‌سازد و بر شانه‌های خود و پسرش «ایکار» می‌بندد و هر دو به پرواز می‌آیند؛ پسر چون زیاد اوج می‌گیرد، مومها در پرتو خورشید نرم می‌شوند و وی به دریای اژه فرو می‌افتد؛ ولی پدر به پرواز خود ادامه می‌دهد، و سرانجام در سیسیل بر زمین می‌آید. پادشاه سیسیل چون از دشمنی پادشاه کرت با او اطلاع می‌یابد دستور می‌دهد تا او را در گرمابه خفه کنند. او نیز به مقصد نمی‌رسد.

بشر همواره طالب آن بوده است که خود را از محدودیت زندگی خاکی خویش رها کند. طبیعت وی چنان است که هیچگاه بآنچه دارد راضی نیست. همیشه بیشتر و بالاتر می‌خواهد. نمونه‌ی اعلای این فزون طلبی جستجوی عالمی دیگر و رای این عالم خاکی است.

در گذشته، اگر پرواز جسمانی برای بشر امکان پذیر نبوده، پرواز معنوی جانشین آن شده است. در ادبیات عرفانی ما از این صعود روحانی مثالهای برجسته‌ای می‌توان یافت. سعدی طیران آدمیت را مشروط به رهایی او از پای بند شهوت می‌داند.

شیخ عطارد در منظومه منطق الطیر، سیر معنوی بشر بطرف کمال را در تمثیل پرندگان اوج گیرنده بیان می کند. فوج پرندگان راهرو، در سفر دراز پر مشقت خود هفت وادی (طلب و عشق و معرفت و استغنا و توحید و حیرت و فقر) را در فضای بی انتها درمی نوردند و سرانجام فقط سی تن آنها به آشیانه سیمرغ که مقصد نهائی است می رسند. آن سی مرغ با سیمرغ مطلوب خویش یکی می شوند. یعنی آنچه را که می جسته اند در خود میابند و به حق واصل می گردند:

همچو او گشتند آخر بردوام سایه در خورشید گم شد، والسلام
 مولانا جلال الدین نیز تکامل خلقت را به همین نحو بیان می کند. جماد به گیاه بدل می شود و گیاه به حیوان و حیوان به انسان و انسان به ملک؛ آنگاه ملک به وجود بی انتهای حق می پیوندد، و این مرحله کمال است:

بار دیگر از ملک پران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم گردم، عدم چون ارغنون گویدم که انا الیه راجعون
 این سیر معنوی همیشه تجلی خود را در آسمان و در عالم بالا جسته. حسرت وصول به عالم علوی، هیچگاه ارواح نا آرام و کمال طلب را ترک نگفته، چنانکه حافظ را:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
 نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
 تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد ست

در دوره ما، دیگر برای صعود معنوی جایی نیست و هیچ کس هم به آن نمی اندیشد. در مقابل، جسم با توفیق و سر بلندی تمام راه خود را بسوی کهکشان گشوده. علم، در سالهای اخیر با چنان سرعت سرسام آوری پیشرفت کرده که حتی می شود گفت حالت غافلگیر کننده داشته. کنت بولدینگ استاد اقتصاد در دانشگاه میشیگان می نویسد:^۱
 «تاریخ بشر را از لحاظ پیشرفت های علمی و فنی می توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره حاضر و همه آنچه پیش از این دوره قرار می گیرد. حاصل فعالیت دوره حاضر،

۱- در شعر معروف از جمادی مردم و نامی شدم .. Kenneth E. Boulding- ۲

یعنی پنجاه سال اخیر برابری می‌کند با تمام دوره‌های گذشته که پنج هزار سال را در برمی‌گیرد.» آنگاه نویسنده به نقل چند رقم می‌پردازد: «مقدار فلز و سایر موادی که از سال ۱۹۰۰ به این سو استخراج گردیده برابر است با تمام آنچه پیش از آن در طی تاریخ از زمین بیرون آورده شده است. بیست و پنج درصد مردمی که تا امروز دنیا آمده‌اند، در این دوره زندگی می‌کنند، و نود درصد دانشمندانی که دنیا تا کنون بخود دیده، هم‌اکنون زنده‌اند. تغییراتی که یک مرد پنجاه سالهٔ امروزی در زندگی جهان دیده، برابر است با مجموع تغییراتی که در طی چند هزار سال پیش از او بوقوع پیوسته.»

سرعت تغییر، حتی در آینده بیشتر از گذشته خواهد بود، بنحوی که قوهٔ تخیل از پیش‌بینی آن عاجز است. اما سؤال این است که سرانجام این تغییر چه خواهد بود. آیا پیشرفت‌های معجزه‌آسای فنی وضع کلی زندگی بشر را از بیخ و بن دگرگون خواهد کرد؟ آیا بشر خواهد توانست فی‌المثل، بر بیماری و پیری و مرگ فائق گردد؟ و اگر فائق شود، انسان اینچنانی یعنی همیشه جوان و جاودانی، چگونه انسانی خواهد بود؟ آیا خواهد توانست تحمل عمرهای بی‌اندازه دراز را بکند. و یا آنکه دیگر در آن حال، انسان بمفهوم کنونی آن نخواهد بود؛ اعجوبه‌ای خواهد بود که وصفش را در افسانه‌های جن و پری می‌خوانیم؟ تا به امروز هر تغییری در جهان حادث شده، ناظر به ماهیت زندگی نبوده. بعضی بیماری‌ها از میان رفته، و بیماری‌های دیگری جای آنها را گرفته؛ پیری و فرسودگی، اگر شدیدتر نشده باشد، همان وضعی را دارد که چند هزار سال پیش داشته، و عمرها، گرچه بطور متوسط درازتر از قدیم شده، هنوز بهیچ وجه نتوانسته است خود را از تسلط بی‌چون و چرای مرگ‌رهایی بخشد. بزرگ‌ترین تغییری که در زندگی بشر حادث شده، افزایش سرعت است. اگر دو مرگب قدیم و جدید را باهم مقایسه کنیم، سرعت جت رانز دیک سیصد برابر سرعت شتر می‌بینیم؛ و این سرعت در زمینهٔ مخابرات به حد اعلای خود رسیده. در گذشته می‌بایست یکسال بگذرد تا کسی خبری از چین بیاورد، ولی الآن با گرداندن پیچ رادیو، در یک لحظه از دورترین نقطهٔ دنیای می‌توان خبر گرفت. شاید تا دو سه سال دیگر، فرستنده‌های تلویزیون اعمار مصنوعی، تمام مردم گیتی را در پای یک تصویر بنشانند، و مانند جام جهان‌نمای، سراسر جهان را در خود پرتوافکن سازند. از سرعت که بگذریم، دنیای امروز نسبت

به چند هزار سال پیش در کنه امور تغییری نکرده. همه آنچه بشر از بدو تاریخ بعنوان بدی و عیب شناخته، با کمی تغییر سیما، هنوز بحال خود باقی است. اندوه، ناکامی، فراق و حرمان استیلاي خود را از روح انسان بازنگرفته اند. بلايای اجتماعي چون جنگ، بی عدالتی، تبعیض و استثمار، و مفاسد فردی، چون دروغ، تقلب، دسیسه، ریاکاری و حق کشی، ذره ای از حدت خود نکاسته اند. اینها، احوال و صفاتی هستند که از زمان دانیال نبی تا به امروز مذموم شناخته شده اند. و همه پیامبران و حکما و مصلحان اجتماعي برای دفع آنها قیام کرده و البته توفیق نیافته اند. روزی که قابیل، هابیل را کشت و زن او را بزور تصاحب کرد، آغاز آفرینش بود. اگر امروز هم که عصر فضا آغاز شده، دنیا پر باشد از قابیل های مجازات نشده، پس کو آن دگر گونی بزرگ که دنیای صنعتی نویدش را می دهد؟

کسانی که در امریکا بر ضد سفینه مه نشین میتینگ دادند، نمی شود گفت که بکلی حق نداشته اند. با توجه باینکه هیچ چیز نباید در برابر کنجکاوی و پیشرفت علمی بشر، مانعی ایجاد کند، حرف آنها درست نبود؛ ولی با توجه به پرسش آنها که: پس تکلیف اینهمه مسائل شرم آور لاینحلی که روی همین زمین است چه می شود؟ حرفشان درست بود. پول هائی که در راه تسلط بر فضا خرج شده با همه گرانی هائی که دارد نا مشروع و نامعقول نیست. نامشروع و نامعقول آن میلیارد ها دلاری است که در راه جنگ و کشتار و تبلیغات دروغ و جنگ سرد و تحمیق و تخفیف انسان، و تجمل ها و اسراف های سخیف به مصرف می رسد. موضوع فقر و گرسنگی نیمی از مردم جهان که عده ای از آنها در خود امریکا هستند، موضوع کوچکی نیست. در همان زمانی که آپولو ۱۱ به پرواز درمی آمد تلویزیون پاریس منظره هائی از سرزمین تکزاس (سرزمین نفت و سرزمین مرکز فضائی امریکا) نشان داده بود که کودکان گرسنه و برهنه در آن یاد آور کودکان بیافرایی بودند.

آدمیزاد در راهی افتاده که دیگر توقف برایش میسر نیست. جاذبه فضا او را بسوی خود می کشد. هیچکس نمی تواند پیش بینی کند که عاقبت این کشش مقاومت ناپذیر چه خواهد بود. در این باره بكمك قوه تخيل چهار حدس می توان زد:

نخست آنکه کره خاک متروک بماند و بشر، چون کسی که مأواي بهتری میابد و از مأواي ناامن محقر خویش بدان نقل مکان می کند آنرا ترك گوید. آیا انسان پیش از

اینکه بمیرد ، به بهشت موعود راه خواهد یافت ؛ به مکانی در آسمان هفتم، دریکی از کرات منظومه‌ای غیر از منظومه شمسی، که در آن از عوارض معدوم کننده زمین اثری نباشد و بتواند زندگی بی‌زوال به ساکنانش ببخشد ؟

حدس دوم این است که همین زندگی سپنجی خاکی خود را نیز از دست بدهد. کیفر ناسپاسی و بی‌وفائی به مادر خاک، دامن او را بگیرد؛ آنقدر پا از گلیم خود درازتر کند و آنقدر بلند پروازی بخرج دهد که امکان زندگی بر کره زمین نیز از او سلب گردد؛ بدین معنی که در جنگی نافرجام که در آن برای هیچکس فتحی نباشد ، یا در یکی از کوشش‌های عنان گسیخته‌اش برای فرار از سرنوشت خاکی خویش ، کره زمین را منهدم یا غیر قابل زیست کند .

حدس سوم آن است که بر زمین باقی بماند، اما بادست یافتن به فضا و با پیشرفت بی‌حد و حسابی که در زمینه علم و فن برایش حاصل می‌شود، ماهیت زندگی خود را بکلی تغییر دهد. مثلاً به منبع بی‌انتهائی از نیرو و حیات دست یابد، دیگر نه احتیاجی به کار کردن داشته باشد و نه در معرض تهدید فرسودگی و زوال بماند. ولی این چگونه زندگی‌ای خواهد بود ، و انسان با چه درجه از شعور و آگاهی ، با چه احتیاجات و غرائزی ادامه حیات خواهد داد؟ روشن نیست . تا این حد می‌توان تصور کرد که در اندیشه بقاء نخواهد بود (زیرا خود او جاودانی است) پس غریزه شهوت و عشق در او خواهد فسرده. نیز چون از غذائی متعالی (نظیر نور خورشید) تغذیه خواهد کرد ، دیگر نیازی به نشستن بر سر سفره نخواهد داشت. پس انسانی خواهد بود که کار نمی‌کند، غذا نمی‌خورد و میل به جفتجوئی در او نیست؛ تغییر فصول و تفاوت شب و روز، خطر و زیبایی دریا و کوه نیز از زندگی محومی گردد . هر لحظه اراده کند می‌تواند از گوشه‌ای به گوشه دیگر زمین برود، یا به فضا سفر کند. مانند ارواح مجسم یا اشباح، مانند روئین بدنی که جادوگر و شعبده‌باز شده باشند ، تنوره می‌کشد ، از غیبت به حضور و از حضور به غیبت تغییر وضع می‌دهد. آنگاه دیگر هیچکس نخواهد توانست از دیگری برتر باشد، زیرا امکانات زندگی بنحویکسان در اختیار همه قرار می‌گیرد، و نیز کسی نخواهد توانست بر دیگری فخر بفروشد زیرا شعور و احساس و زیبایی و زشتی و پیری و جوانی که وجه امتیازیکی بر دیگری هستند ، دیگر موردی برای عرض وجود پیدا نمی‌کنند .

حدس چهارم این است که انسان علی‌رغم اکتشافات و معجزه‌های علمی خویش همان انسان مفلوک شکننده هزاران سال پیش باقی‌ماند. نتواند در ماهیت حیات تغییری پدید آورد و از دایره تنگ محدود خاک‌کی خویش پای فراتر نهد. جولانگری او در عرصه کائنات چون جولانگری مگسی در عالم انسانها باشد که می‌نشیند و بایک تکان دادن دست بر می‌خیزد .

در این صورت روز از نو روزی از نو. زندگی، با کمی تغییر رنگ، به همان کیفیت باقی می‌ماند که همیشه بوده است، فانی و گذرنده گرانبار از خطر و جریانهای غافلگیرکننده. آنگاه به این نتیجه می‌توان رسید که همه این پژوهش‌ها و تلاش‌های علمی، خود نشانه آن است که انسان بیش از همیشه انسان است، با ضعف‌ها و ترس‌هایش، با احساس فناپذیری و کمبود و عدم اطمینان به فردایش؛ بیش از همیشه محتاج رؤیا، اسیر نفس و پای‌بند خیال؛ بقول مولانا جلال‌الدین :

نیست و ش‌باشد خیال‌اندر روان تو جهانی بر خیالی بین روان
از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی فخرشان و ننگشان

و چه بسا بهتر است که همین باشد. می‌توان یقین داشت که اگر از انسانی بپرسند تو می‌خواهی موجودی برتر باشی، بدون بیماری و شکست و مرگ؛ لیکن بی‌بهره از احساس و عشق و خاطره و آرزو و رؤیا؛ یا همینی که هستی، باقی‌مانی، ناقص و فناپذیر اما بزرگ و مرموز و شگفت‌انگیز خواهد گفت می‌خواهم همین که هستم بمانم. زیرا ممتاز بودن انسان در همین نقص و فناپذیری اوست؛ و سازندگان آپولو ۱۱ و سرنشینان آنهم اگر ناقص و فناپذیر نبودند، به فکر آن نمی‌افتادند که به کره ماه دست یابند .

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه کار به نام من دیوانه زدند
در شماره آینده راجع به «فرهنگ و فضا» بحثی خواهیم داشت .

پرواز بشر

و آن پرده نشین فلکی پرده در آمد
در بستری از خاک باغوش و بر آمد
از پرده احلام بهشتی بدر آمد
آخر ز دم خاک نشینان کدر آمد
بر بست لب از قصه که شب را سحر آمد
امروز با اقدام بشر پی سپر آمد
اکنون که قمر پرده در وحیله گر آمد
چون خاک فریبنده سراپی دگر آمد
امروز گذر گاه کسان در سفر آمد
خود در کنف عقل بشر مستقر آمد^۱
امروز غم از صولت او بر حذر آمد
خود خاک نشینی پس کوه و کمر آمد
دیدیم که خود هم صتمی از حجر آمد
آمد ولی از زال جهان زشت تر آمد
او واله و دیوانه عقل بشر آمد^۲
هر جا که بر خسار حقیقت نظر آمد

بینید که راز فلک از پرده بر آمد
بینید که آغوش و بر دختر افلاک
حوا صفت آن پردگی بام فلک نیز
آن آینه ایزدی از بهر رخ عشق
افسانه سرای کهن از قصه عشاق
آن عرشه که جولانگه افکار بشر بود
دیگر که بود محرم راز دل عشاق
این با که توان گفت که آن چشمه سیماب
آنجا که گذر گاه خیالی به حضر بود
آن عقل مدبر همه افعال جهان را
دیروز پناه همه از صولت غم بود
ماهی که از او کوه و کمر رتک جنان داشت
ممشوق هزاران صنم از دوده آدم
نوباوه زیبای خیال از حرم قدس
آن مه که بشر واله و دیوانه او بود
زیبایی رخسار خیال از نظر افتاد

مطلع دوم

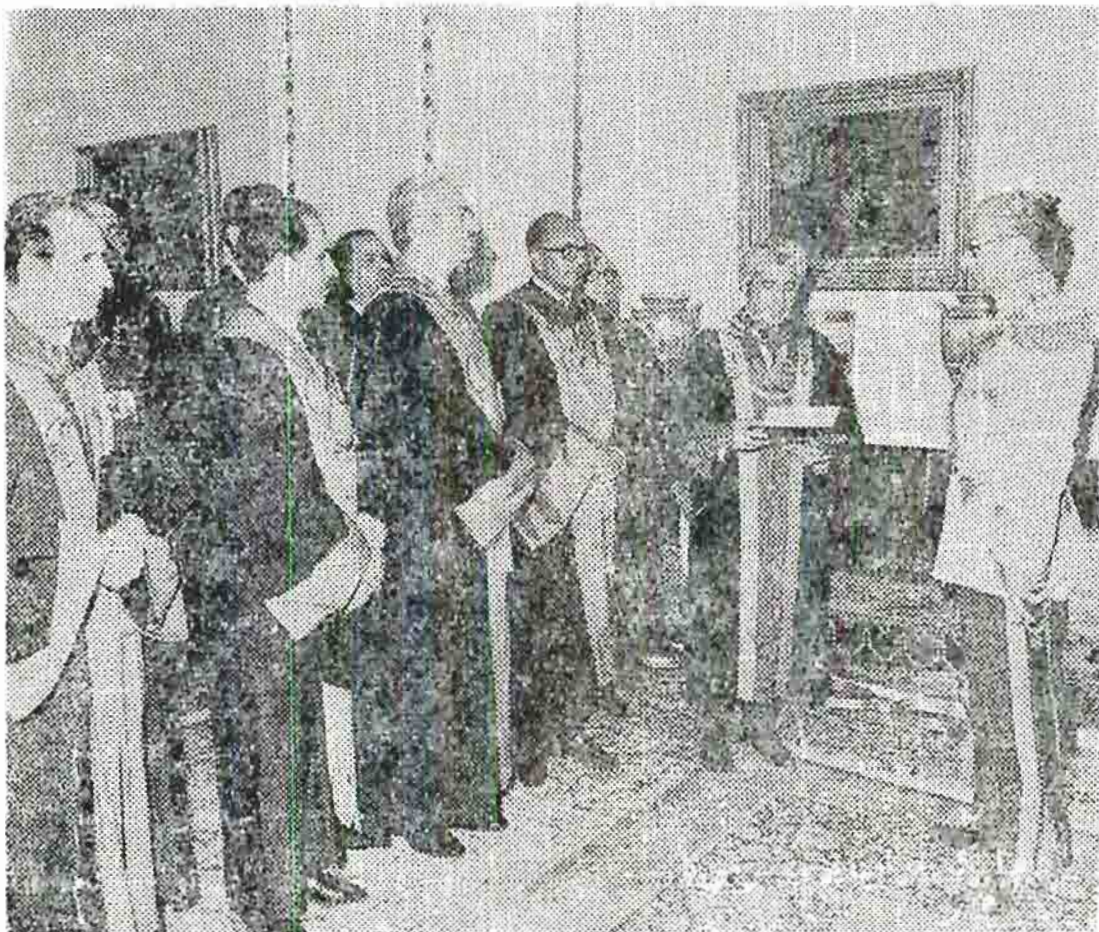
وز دامگه خاک بر افلاک بر آمد
تن را هم از آمیزش او بال و پر آمد
هم قدرت حق در دم وی مستتر آمد
باور نکنم من که ز عقل این هنر آمد
آن آتش افروخته را این شرر آمد
تا دامن آبیای فلک راهبر آمد
آن قصه دیرینه که در هر سمر آمد
خورشید بر آمد، شب افسانه سر آمد
امروز زمین فتنه دور قمر آمد

دیدید که بشر نیز به پرواز در آمد
آن طائر قدسی که ز حق نام و نشان داشت
انسان که بعقل آیتی از قدرت حق است
نی نی که بشر را پر پرواز ز عشق است
عشق است که در جنبش از او ذره و مهر ند
این جذبۀ عشق است که ابنای زمین را
آخر ز حقیقت اثری یافت به تاویل
دانش ره افسانه آفاق و قرون زد
رفت آنکه زمان فتنه دور قمری بود

۱- اشاره باینکه قدما (فلک) قمر را مدبر مادن آن میدانستند ،

۲- همچنین مداومت در نگاه بماه را جنون آور میسر دهند .

آن بسته زندان تن و سجن جهان را
 رمز شجر آدم و حوا که شنیدید
 آن کس که در این راه خطر کرد و خطر یافت
 شاید که کله گوشه بمه ساید و ساید
 عیسای زمان گر بفلک رفت عجب نیست
 همدوش ملک رفت بدانجا که فلک گفت
 وز خیل ملائک همه جا از سر اعجاب
 چون روح مجرد همه تن جان شد و آنگاه
 لابل که بدین تن به سما بر شد و شد راست
 مگذر دمی از دانش و بینش که بشر را
 ز این فتح که مفتاح فتوح است جهان را
 وز هر کسی از خرد و کلان در همه آفاق
 یارب که ره آورد جهان زین سفر نور
 وز نور صفا در دل هر ذره ناچیز
 جهل بشری در گرو علم بشر رفت
 خورشید جهان را که نظر بر رخ ماه است
 مهتاب صفت نور صفا گستری از صلح
 وان تازم عقاب فلک از طعمه هر مور
 زانگونه که مه آیتی از مهر و صفا بود
 آنرا که ملائک سفر از قدرت علم است
 امید که هر روز دگر روز بهی باد
 وز ما بدعا بر همگان باد سلامی
 بس اینقدر از ما که ز ما اینقدر آمد



یادداشت تاریخی

سهام دانشمندان ایرانی در تسخیر فضا

ماه ، دختر پاك آسمانی ، به تصرف فرزندان آدم درآمد ، و این بزرگتر معجزه‌ای است که بشر به چشم می‌بیند و باور می‌کند .

در باره این حادثه شگفت‌علما و دانشمندان و نویسندگان و گویندگان رادیو و تلویزیون و عکاس‌ها و خبرنگارهای همه دنیا آنچه دریافته‌اند و یا دیگران تقریر کرده‌اند گفته‌اند و نوشته‌اند و پراکنده‌اند . که مورد دقت و مطالعه آیندگان نیز خواهد بود .
مجله یغما فقط همین جمله کوتاه را یادداشت می‌کند :

« در روز دوشنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۴۸ شمسی مطابق با بیست و یکم ژوئیه ۱۹۶۹ میلادی- مطابق ششم جمادی‌الاولی ۱۳۸۹ هجری قمری سه‌تن فضا نورد امریکائی بنام : نیل ارمسترانگ- ادوین الدرین- و کالینز به ماه دست یافتند و نیل ارمسترانگ نخستین بشری است که قدم به ماه نهاد .»

از مندرجات مجلات و جراید ایران تنها يك نكته را درخور نقل می‌داند و آن نوشته آقای پرویز پرتوفرستاده مخصوص روزنامه اطلاعات است به امریکا . این خبر نگار در شماره ۱۴۴۱ جمعه ۲۷ تیر ۱۳۴۸ در مجله اطلاعات هفتگی می‌نویسد :

« ... از هفتصد هزار نفری که در طرح‌های فضائی امریکا کار می‌کنند يك سومشان خارجی هستند ، توی این آدم‌ها ایرانی هم داریم .. ما مغزهای درخشانی در فیزیک و ریاضیات داریم هر کدامشان به نحوی در ساختن آپولوها ، ساتورن‌ها و حتی جمینی نقش داشته‌اند در این‌جا نمیشود گفت ساتورن یا آپولو را يك نفر ساخته هر موشک یا سفینه‌ای ، محصول کار ذهنی ویدی هفتصد هزار نفر است . ایرانی‌ها در قسمت تئوری‌ها و آزمایش و فرضیات جدید کار می‌کنند . **پروفسور رغفاری** سرشناس‌ترین آنهاست . گمان می‌کنم اهل مشهد است . امریکائی‌ها با او می‌گویند «مغز صفر مطلق» همه بهش احترام می‌گذارند . **پروفسور رضا** هم با تئوری‌هایش نقش بزرگی در طرح‌های فضائی داشته است . (آقای ارونقی [مقصود مدیر مجله است] کاش فرست داشته باشید با پروفسور رضا در طهران «صاحب‌های در این مورد بکنید» .

«از عقده سال قبل **پروفسور رضا** و همکارانش که همه از مهندسان علوم و ریاضی-دانان تاپ (منظور برجسته است) بودند طی تحقیقات خود زمینه‌ای از علم بنام تئوری « انفورماسیون » بوجود آوردند . تحقیقات آنها در دانشگاه «سیراکیوز» انجام شد . تئوری دیگر هم بوجود آوردند که اسمش «مس کامپونیکیشن» است یعنی «ارتباط جمعی» اما نقش اساسی را در ایجاد این دو تئوری خود پروفسور رضا داشت . این دو تئوری خیلی به امریکائی‌ها کمک کرد . يك ایرانی دیگر هم که اسمش را به خاطر نمی‌آورم او پروژه فتح مریخ را ارزیابی می‌کند ...»

این بود قسمتی از مندرجات مجله اطلاعات هفتگی که موجب افتخار و سرافرازی ایران نیز هست اما دست یابی به ماه افتخاری است وابسته به اجتماع بشری مخصوصاً روس‌ها و امریکائی‌ها .

مقارن با انتشار این خبر به فرمان شاهنشاه آریامهر آقای پروفسور رضا که ریاست دانشگاه تهران را در عهده داشتند به سمت سفیر ایران در یونسکو منصوب شدند که مقامی است عالی و علمی .

پروفیسور فضل اللہ رضا*

خواب و بیداری

روی چو آفتاب تو میدیدم
گیسوی پر ز تاب تو میدیدم
بر دامن سراب تو میدیدم
در رشته خوشاب تو میدیدم
وین مستی از شراب تو میدیدم

دی تا بصبح خواب تو میدیدم
در خواب خوش بیدیدہ روشن بین
آن جلوہ های عالی بیداری
آن خندہ محبت و حسن و لطف
جانم بوجد و شور و نشاط آمد

دل را در اضطراب تو میدیدم
آشفته و خراب تو میدیدم
زان نقش کو بر آب تو میدیدم
تا لطف بی حساب تو میدیدم
تا من همیشه خواب تو میدیدم

از خواب خوش چو سر بدر آوردم
این جان پر شکسته بی بنیاد
دل خون شد از مفارقت هیہات
ایکاش در کنار تو بودم جای
یا آنکہ خواب بر سر من می تاخت

* این غزل در سال ۱۳۱۸ گفته شد .



خصایص و ارزش‌های شعر فارسی

غالب دهلوی

از

پوهاند عبدالرحی "حیبی"

رئیس انجمن تاریخ افغانستان و استاد پوهنتون کابل

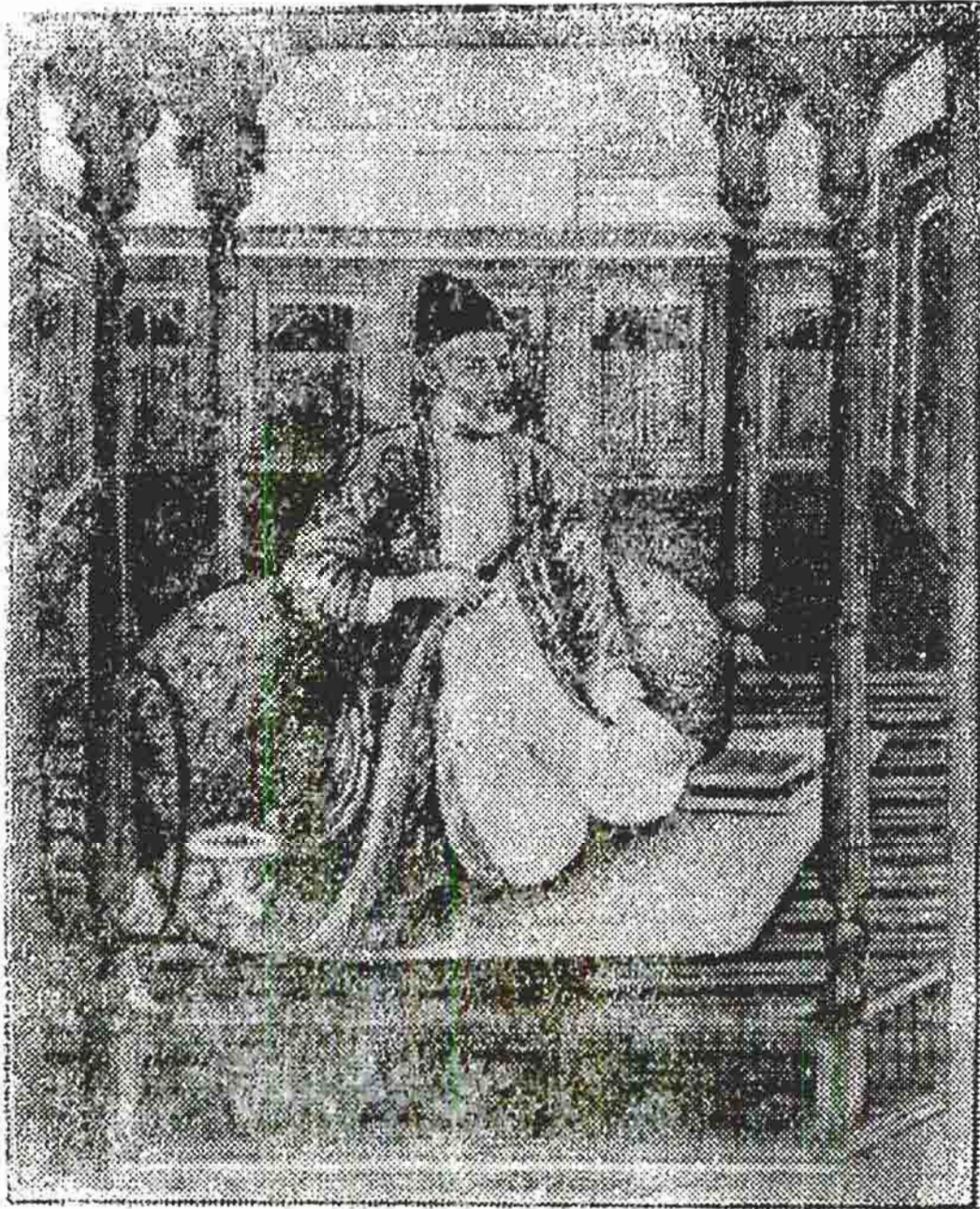
مژده صبح درین تیره شبانم دادند	شمع کشتند و زخورشید نشانم دادند
رخ گشودند و لب هرزه سرایم بستند	دل ربودند و دو چشم نگرانم دادند
سوخت آتشکده ، زاتش نفسم بخشیدند	ریخت بتخانه، زناقوس فغانم دادند
گهر از رایت شاهان عجم برچیدند	بعوض خامه کنجینه فشانم دادند
افسر از تارک ترکان پشنگی بردند	بسخن ناصیه فر کیانم دادند
گوهر از تاج گسستند و بدانش بستند	هرچه بردند به پیدا به نهانم دادند
هرچه از دستگه پارس بهینما بردند	تا بنالم هم از آن جمله زیانم دادند

این نقشه زندگانی یک سخنور فنا نیست ، که در تیره شبان ادبیات فارسی هند، آتش نفسی را از آتشکده فروزان فرهنگ کهن سال آریائی و فغان را از ناقوس بتخانه هندی ، و خامه گهر فشان را از تاج شاهان عجم و ترک ، و زبان گوینده را از دستگه خوشکلامان پارس بارت برد ، و هنر او جامع تمام این مزایا و خصایص هنری و تاریخی بود.

این شخص میرزا اسدالله غالب دهلوی شاعر شیرین سخن و شیوا زبان و مقتدر زبان فارسی و اردوست و ما پیش از آنکه هنر و قدرت سخنوری و آتشین نرائی او را نشان دهیم ، نظری مختصر به سوابق شعر فارسی در هند می‌افکنیم ، تا پیدا آید، که غالب در کدام محیطی و باچه سوابق و لواحق ادبی بوجود آمده بود ؟

زبان فارسی با بسط اداره و مدنیت دوره غزنویان ، در نصف اول قرن پنجم هجری به بر صغیر هند رسید، و در سرزمینی که پادشاهان آل ناصر غزنه فتح کرده بودند ، بجای السنه مقامی هند در اداره و دیوان حکومتی سهم گرفت ، و چون زبان رسمی کارداران دوره غزنویان هم فارسی بود، بنابراین در آن ساحه غربی و شمالی هند که مستقیماً زیر اثر غزنویان آمده بود ، در ادبیات و تبادل فکری و انتقال‌های فرهنگی و روحی ، هم یگانه و سیله‌شمرده شد ، که در بسط آن علاوه بر رجال سیاسی و جنگی ، برخی از رجال علم و ادب و تصوف هم بهره کافی داشتند .

علماء و صوفیانی که درین انتقال فرهنگی ، از خراسان به هند می آمدند ، ایشان ارمغانهای یک مدنیت و کلتور بزرگی که در آسیای میانه ، از خلط فرهنگ اسلامی و خراسانی بوجود آمده بود ، بسرزمین فسیح هند انتقال میدادند ، که مرکز آن لاهور بود ، و آنرا بدین سبب «غزنین خورده» گفته اند که نایب السلطنتی از شهزادگان غزنه در آن می نشست ، و در عهد سلطان ابراعیم در حدود ۴۵۱ ق این شهر ، آنقدر مرکزیت فرهنگی داشت که ابونصر هبةالله قوام الملک وزیر دانشمند و شاعر در آنجا مدرسه بزرگی را برای پرورش ثقافت خراسانی گشوده بود ، که عوفی آنرا «خانقاه عمیده» می نامد (باب ۷۰) و درین عصر لوهور



معتبرترین عکس از غالب کا در شکل قلعه دهلی وجود دارد

چنان کانون بزرگ تهذیبی و فرهنگی شد، که بقول صاحب تاریخ سلاطین غزنین: «جوق تشنگان علوم از سایر بلاد هند و ولایت‌های کاشغر و ماوراءالنهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غزنی و غیر ذلک از آن خیرات منبع منتفع میشدند، چند! نکه يك آبادانی نودر حدود لاهور پدید آمد.»

شعر فارسی که در دوره غزنویان به اوج خود رسیده بود، از غزنه به هند رسید، و نخستین ناقلان این متاع گرانبها امثال ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان و روزبه بن عبدالله و عطاء بن یعقوب و دیگران بوده‌اند، که در هند نزد امرای غزنوی و غوری پرورش دیدند، و مسعود سعد در فراق خطه دلکشای لوهور میگفت:

ای لاهور و یحک بی‌ن چگونه‌یی! بی‌آفتاب روشن، روشن چگونه‌یی!
 با آمدن و بسط فرهنگ خراسانی، در هندوستان هم شعرای شیرین کلامی به میان آمدند، مانند شهاب‌الدین مهمده و فضل‌الملتانی و تاج‌الدین ریزه دهلوی و ده‌ها شاعر دیگر که هندی بوده‌اند ولی از پرتو فرهنگ خراسانی استناره می‌کرده‌اند، و همین تاج‌ریزه دبیر مملکت هند گفته بود:

مولد و منشأ ببین در خاک هندوستان مرا
 سلاطین دهلی از جانشینان غوریان و لودیان پادشاهان ادب پروری بودند
 که به پرورش و دانش گسترش ایشان ادبیات فارسی در هند نشو و نما یافت، و مامی بینیم که
 صد‌ها شاعر و عالم وابسته دربار ایشان بوده‌اند، که از همه ایشان امیر خسرو دهلوی و حسن
 دهلوی پرورندگان بزرگ این گلشن رنگین شعر و ادبند. و در همین دوره است که حتی
 خود پادشاهان دهلی نیز گاهی شعر فارسی می‌سرودند. هنگامی که سلطان افغانی فیروز شاه
 خلجی در سال ۶۹۸ هـ ۱۲۹۸ م سنگ بنای راحتگامی را برای مسافران در صحرای گوالیار
 می‌نهاد، لب‌لباب احساسات مدنیت پروری و بشردوستی خود را درین بیت فارسی گفته بود:
 این سنگ شکسته، زان نهادیم زدست باشد که شکسته‌یی در و آساید
 پادشاه دیگر افغانی هند سلطان سکندر لودی متخلص به گلرخ‌ی حکمران مدنیت و ادب
 پروری بود و هنگامیکه شیخ حامد بن فضل‌الله کنبوه مشهور به جمالی عارف دانشمند آن عصر،
 از سفری به هند بازگشت او این ابیات را سروده و بخدمت جمالی فرستاد:

ای میخزن گنج لایزال‌ی	ای سالک راه دین جمالی!
در گرد جهان بسی زده سیر	در منزل خود رسیده بالخیر
بودی تو مسافر زمانه	الحمد که آمدی بخانه
در مکه و در مدینه گشتی	گوهر بودی خزینه گشتی
ای شیخ! بما برس بزودی	بسیار مسافرت نمودی!
بگشای بسوی در گهم گام	تا دریایی ز گلرخ‌ی کام
چشم به جمال تو تپان است	دل مرغ مثال، در فغان است
من اسکندر و تو خرمایی!	آن به که به سوی ما بیایی!
ور شیخ ز دوستان نشد سیر	تشریف نمودنش کشد دیر،
باید که کتاب «مهر و ما هم»	ارسال دهد چنانکه خواهم
از مهر کشد دو دیده را نور	آن مه نشود ز دیده‌ام دور

این فراورده نوین شعر فارسی در هند تا مدت چهارقرن همان مسیری را می پیمود، که سنت شاعران و گویندگان در خراسان بود، و در الفاظ و جمله بندی و تمایز و آداب دیگر شاعری بر همان سنت خراسانی می رفتند. منتهی مناظر خاص و آب و هوا و کلمات السنه هندی بر شعر فارسی هند اثری کرد. مثلاً موسم نشاط انگیز برسات که از خصایص سرزمین هند است، در شعر فارسی چنین مورد ستایش مسعود سعد سلمان قرار گرفت:

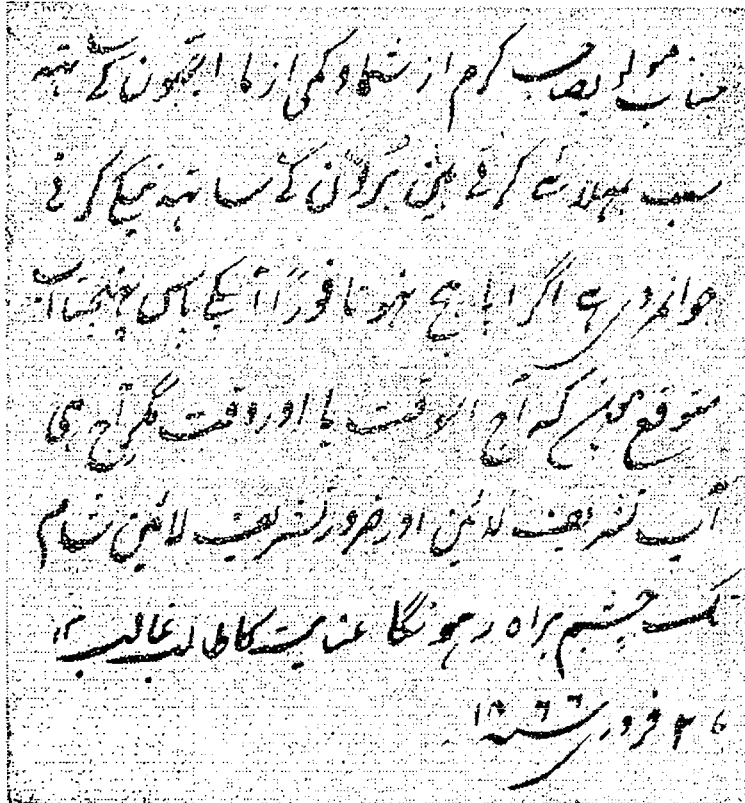
برشکال ای بهار هندوستان
ای نجات از بلای تابستان
امیر خسرو بسا کلمات هندی را بفارسی وارد کرد، مثل این بیت:

خان کره جهجوی کشور گشا
کز لب شاهان کره دارد پیا
برای روزه هندوان کلمه سنسکریت لنگنه Langhana داشتند. این کلمه در اثر روابط با هند از عصر سلطان محمود هم در فارسی بشکل لکن یا لکهن داخل شده بود.

گردیزی گوید «هندوان آفتاب پرست روزه همی دارند که ایشان لکهن گویند (زین-الاکخبار ۲۹۶). منوچهری دامغانی گفت:

الا تا مؤمنان گیرند روزه
سنایی غزنوی راست:

سیر خوردن ترا ز لکهن به
گر همی لکهن کند فر به



نمونه‌ای از خط غالب

در شاعری فارسی هند تفاوت خاصی تا حدود ۹۰۰ ه دیده نمیشود و استادی خسرو نزد تمام اهل ذوق فارسی زبانان آسیا ازینرو مسلم است که این طوطی هند مطابق آداب و سنن عامه فارسی زبانان، نغمه سرایی و شیرین نوائی کرده است.

بعد از آنکه ظهیرالدین بابر در سنه ۹۳۲ هـ دهلی را گشود ، در مدت يك قرن دیگر وضع شعر فارسی در هند تغییر کرد ، و روش گفتاری که آنرا «سبک هند» گویند بوجود آمد . علت پیدایش این سبک نوین و اینکه چرا در مدت (۵) قرن سابق شعر فارسی در هند بروش سنتی خراسانی باقی ماند جزین نباشد ، که در عصر سلاطین شرفارسی در هند نو وارد بود و گویندگان آن هم در آنجا دیرنزیسته ، و اثر اقلیم و محیط جدید زندگانی خود را از ناحیه مدنیّت و کلتور و فکر و زبان قبول نکرده بودند . بنا برین در شعر سرایی هم بر راهی میرفتند که «ره چنان رو که رفتگان رفتند» . اما بعد از آنکه با محیط زندگانی خود در هند تطابق کردند ، و آداب و رسوم و فرآورده های هندی را فرا گرفتند ، در شعر سرایی فارسی «سبک هند» بوجود آمد ، و در حدود سال هزارم هجری بود ، که مقدمات این شیوه سخنگوئی بدست جامی و بابافغانی (متوفای ۹۵۲) در خراسان و هند ریخته شد . و پس از آن روش متبع سخن سرایان نامی چون فیضی و صائب و عرفی و کلیم و نظیری و طالب و غیره در هند و ایران گردید ، که آنرا «طرز خاص و تازه» می شمرده اند :

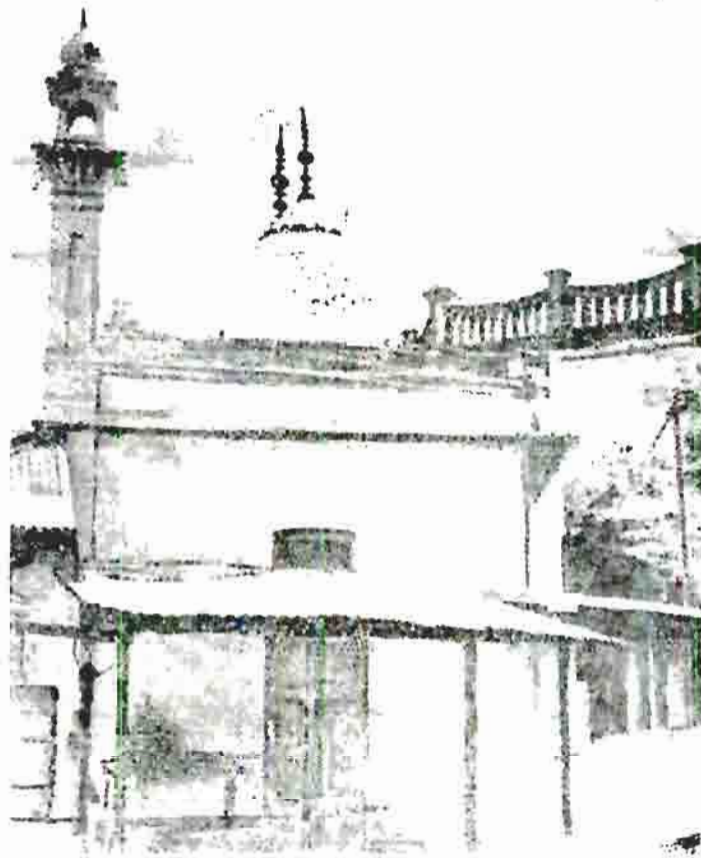
صائب از طرز نوئی کاندرمیان انداختی دودمان شعر را هر دم بقایای تازه بی !
سبک هند دارای مشخصاتیست که از نظر لفظ و معنی جامع سنن قدیم ادبی و فکری و خصوصیات نوین باشد ، که در آن پیچیدگی و ابهام و شدت رعایت تلازم کلمات و معانی با بدایع ادبی و تشبیهات و استعارات فراوان موجود است ، و مخصوصاً هنگامیکه کار سبک هند به بیدل و ناصر علی رسید ، این شیوه سخنگوئی را باوج رسانیدند ، و حتی در آن غلو و افراطی واقع شد که منجر به مخالفت شدید پیروان و حامیان نوامیس کهن زبان فارسی گردید و شیخ علی حزین میگفت: « که اگر بایران مرا مراجعتی باشد ، برای ریشخند و خنده یاران متاعی بهتر از شعر ناصر علی نیست . »

در سبک هند توجه تام شاعر بیافتن مضمون تازه بود ، و اگر برای تحصیل این مطلب مضمون شعر هم مبهم و خمدار و دوراز ذهن بود ، و سنن ادبی زبان در زمینه تعبیر و اصطلاح و روانی و سادگی پامال میشد ، گوینده پیرو این شیوه شدت ابهام و پیچیدگی را معراج هنر خود می شمرد ، و مخصوصاً خیال باقی و موشکافی و تلازم معنوی الفاظ و صنعت تقابل و مراعات النظیر را تا جاییکه میسر بود در یک بیت فراهم می آورد .

اما اوج و کمال سبک هند در وقتی بود که میرزا عبدالقادر عظیم آبادی پنه با ذخیره وسیع تصوف و الهیات ممزوج هند و خراسان ، مضامین مشکل روحی و میتافزیککی را با همین خیال بافی ها و موشکافیهای هنری در آمیخت ، و بزبان سمبولیک صوفیانه سخن گفت ، که علت بزرگ آن تفتیش عقائد و گرفت شدید دوره اورنگزیب عالمگیر بود ، و قاضی عبدالقوی سرمد دیوانه را بجرم صراحت در گفتار و عقیده ، محکوم بقتل نموده بود و او میگفت:
هر چند که من ضعیف و ابلیس «قوی» است لاحول و لا قوه الا بالله
این هنگامه حسین منصور حلاج را که در قرن سوم هجری گذشته بود ، در قرن ۱۲ باز باقتل سرمد و میرزا مظهر جان جانان تکرار کردند ، و بنا برین صراحت گفتار در اظهار عقائدی که صوفیان آنرا اسرار ناگفتنی پنداشته بودند ، در لفظ تعابیر و نازک خیالی های مبهم سبک هند پیچید ، و بیدل گفت :

زیبچ و تاب میانش بیان مکن بیدل بچشم مردم عالم میفکن این مورا
 سبک هند که مبالغه و افراط را در موشکافی های هنری بسرحد کمال رسانیده بود، راه
 تازه و بدعتی را در تعبیر سازی هم گشود. آنچه قدما نساخته و پرداخته بودند، پیروان سبک هند
 ساختند و پرداختند. و هم ازین روست که سخندانان ایران آنرا نپسندیدند و بحیث یک بدعت
 ادبی آنرا رد کردند. مثلاً درین بیت بیدل ترکیب «اثر اندود تبسم» و «گرد نمک زار» تعابیر است
 که مخترع خود اوست ولی از نظر فن ارزش شعری دارد :

زخم ما را اثر اندود تبسم میسند که درین موج گهر گرد نمک زاری هست
 درین بیت خصائص هنری سبک هند بخوبی نمایان است، تلازم زخم و تبسم، و ارتباط
 تبسم با موج گهر دیدنی است، در حالیکه تبسم نمکی هم دارد، و موج گهر مانند گرد نمک زار
 سپید و درخشان است.



محل مسکونی میرزا غالب نلیماران دهلی

سبک هند انواع کلام و مخصوصاً غزل را به تعبیر بیدل «اثر اندود» ساخت، و بلاشک
 دامن شعر فارسی را با انواع گهر آراست، و بسا تجلیات فکری خاصی را که ممزوجی از فرهنگ
 اسلامی خراسانی و هندی بود، مخصوصاً در غزل جای داد، و زمینه را برای پرورش و گسترش
 غزل اردو با تعابیر خاص ممتزج آن مهیا گردانید.

❖ * ❖

باری مقصد ازین مقدمه این بود که جریان ادبی و فکری عصر پیش از غالب را در

هند تلخیص کنیم ، تا بدانیم که غالب در چه محیطی و با چه پس منظر سابق و لاحق و در کدام جریان فکری و ادبی بوجود آمده بود؟ تا بعد از آن روشن گردانیم که خود غالب چه کرد؟ در اواخر قرن ۲ هـ در ایران حرکتی ادبی و هنری بوجود آمد ، که آنرا با اصطلاح علمی « بازگشت ادبی » گویند ، و شاعرانی چون شعله و مشتاق و عاشق و آذر و هاتف و صباحی و نشاط و صبا و وصال و قائم مقام و فروغی و سروش و محمودخان و یغما و شهاب و غیره تقلید و پیروی سبک هند را بدرود گفتند ، و واپس به احیای سنن ادبی پیش از دوره صفویه که پیدایشگاه این سبک است گردیدند ، و تقلید شعرای قدیم خراسانی را در قصیده و غزل ساده گویی و سخن طرازی نمودند ، که انجامش بدوره مشروطیت و پیدایش عارف و ادیب الممالک و ادیب پشاور و پروین و بهار و ده خدا و دیگران رسید .

این بازگشت ادبی ، در هند نیز دیده شد ، و ما می بینیم که شعرای بسیار شیرین بیان ساده نوایی مانند واقف لاهوری و محمدعلی حزین و قمرالدین منت و میرزا مظهرجان-جانان و سراج الدین آرزو و محمد رفیع سودا و درد دهلوی و میر و قتیل و انشا و مؤمن و شیفته و دیگران بمیان آمدند ، که از پیچ و خم ابهام انگیز سبک هند خود را کشیدند ، به سنن قدیم ساده گویی و شیرین نوائی امیر خسرو و عراقی و سنایی و حسن گرویدند .

سردسته و پرچمدار این حرکت پسندیده ادبی و هنری میرزا اسدالله خان غالب یکی از شاعران چیره دست قرن سیزدهم بود . و این بازگشت ادبی هم علل فراوانی داشت ، که از آن جمله وصول آثار مدنیت جدید دوره صنعتی اروپا و رنسانس باشد ، که در هند با آمدن و فتوح ایست اندیا کمپانی و انتشار صنعت جدید اروپائی آغاز شده بود ، و بعد از آن حالی ، و شبلی و گرامی و اقبال را بار آورد ، و ما می توانیم شیرینی کلام و عذوبت و سلاست غالب را در پختگی سخن شبلی و گرامی مطالعه کنیم ، و اقبال را آخرین حلقه زرین این سلسله الذهب بدانیم : در دیده معنی نگهان حضرت اقبال پیغمبری کرد ، و پیغمبر نتوان گفت (گرامی)

باری غالب پرچمدار بازگشت ادبی ، به اوائل و آغاز سبک هرات ، مانند جامی و صائب اصفهانی برگشت و از افراط و غلو درین سبک که بیدل و ناصرعلی آورده بودند احتراز نمود : غالب ز هند نیست نوایی که میکشیم ما گویی ز اصفهان و هرات و قمیم ما وی از تعابیر پیچاپیچ و ابهام و شدت در تلازمات بدیعی صرف نظر کرد ، و معانی را با دقت و مهارت هنری پرورید که آنرا « روش خاص » شمرد و گفت :

چنان نگاشته ام این ورق که گر نگرند فتن ز دست قلم ، نقشبند شروان را
گزیده ام روش خاص کاندیرین هنجار بیویه پای بلرزد ظهیر و سلمان را
غالب نازک خیالی پیچیده سبک هند را هم بکلی فراموش نمود ، ولی کلام او حد معتدلیست
بین اسلوب ایران و هند ، که این اعتدال خود نتیجه مهارت و دقت در هر دو سبک است :
سخن ساده دلم را نفریبد غالب نکته بی چند ز پیچیده بیانی بمن آر!
وی شیوه جادو بیانان معتدل را برگزید ، و خود ملتفت بود که بپایه جامی - فغانی -
صائب - کلیم یعنی پیشروان معتدل سبک هند نمیرسد ، ولی کار بازگشت ادبی را با مهارت و
استادی انجام داد :

نگویم تازه دارم شیوه جادو بیانان را ولی در خویش بینم کارگر ، جادوی آنان را
بقیه در شماره بعد

مریدان مرادجوی

-۲-

بنده نمیدانم آیا میتوان گفت که «الحق لمن غلب» يك واقعیت است، و آیا باید اعتقاد داشت که حق با قدرت است، یا اینکه اصولاً خود قدرت را باید حق و حقیقت دانست؟ و در این صورت آیا باید تعبیر آن روحانی بزرگ را پذیرفت که در تفسیر اولی الامر گفته بود: «اولی الامر کسی است که قائم بالسیف باشد!»

می ماند این نکته که پس اگر این «شمشیر بندگان»، به قول قره العین، «به شمس حقیقت رسیده بودند»^۱ پس آن رفتار تند و خشونت آمیز آنان با محکومان و مغضوبان چه بوده است؟ شاید هم واقعا این گروه، مردمی صاحب دل و نازک دل و حساس و مثل سایر مردم صاحب عصب و احساس بوده اند، منتهی اره سیاست به جای فرورفته بوده است که بیرون آوردن یا فرو بردن بیشتر آن ممکن نبود!^۲ بعضی آثاری که باقی مانده، تاحدی گواهی بر این ادعا است.

همان شاه اسماعیل سخت گیر که دهها دشمن در آتش قهر او سوختند شاید تعجب کنید که تا چه حد نازک دل بوده و لطیف ترین غزلها را به زبان ترکی با تخلص خطائی سروده است، يك نمونه از اشعار او را با ترجمه آن درین صفحات خواهید دید. گوئی حافظ خلوت نشین به سخن آمده است و در سایه سروهای ناز شیراز غزل سرایی می کند:

دل سنگ و طبع لطیف

حق لبیندن غنچه نی گلشنده خندان ائيله ميش ،
ليك بو ناز كليگی لطيفه چندان ائيله ميش ،
قامتینين كولاگه سی طرحین گوتورموش باغبان ،
باغدا عكسیندن اونون سروی خرامان ائيله ميش .
دیو اوغور لامیش او یور یترده دهانین نقشیني ،
وارمیش اوندان خاتم مهر سلیمان ائيله ميش .

* دکتر باستانی از گرو دکان و خانه رهائی یافته و اکنون در کشورهای اروپا گردش و تفرج می کند که :

جوانی و از عشق پرهیز کردن چه باشد جز از ناخوشی و گرانی !
تصور می رفت مقاله اش در شماره تیر پایان رسیده، اما چه شادمان شدم که خودش پیش از مسافرت این قسمت را نیز به چاپخانه داده بود. الحق بسیار شیرین نوشته است. ح . ی
۱ - قره العین در کربلا در منزل سید کاظم رشتی سکونت داشته و در آنجا با ملاحسین بشرویه ای آشنا شد، گویا در همان منزل پشت پرده به ملاحسین پیغام داده بوده است: «اگر به شمس حقیقت رسیدی مرا هم آگاه کن!»
۲ - در باب این اره رجوع شود به آسیای

ظلمت زلفیندن ایچمش لبلریندن آب خضر .
 حی باقی بولمش اوندان آب حیوان ائيله ميش ،
 شانه دن مشاطه سالميش بير چگين قيلين يئر
 سر به سرخاك جهاني عنبر افشان ائيله ميش ،
 عارضين باغيندا بير مرغ سحر اولموش خليل ،
 اول سببدن حق اونا اودي گلستان ائيله ميش ،
 بو « خطائی» قانینی توکمکدا یکن ، توکمهدین ،
 اوندا هر مفتی که منع ائندی سنی ، قان ائيله ميش ،

(ترجمه)

حق ، لبث رادید و غنچه خندان گلشن را آفرید ، لیک به لطف خود آن را دوچندان نازک کرد ✽ باغبان طرح سایه اندام ترا برداشت و سرو خرامان را در باغ از عکس آن ساخت ✽ دیونقش دهان ترا ، آنجا که بخواب رفته بودی ، بر بود و خانم مهر سلیمان را از آن ساخت ✽ خضر در ظلمات زلفانت از لبانت آب خورد و حی باقی آن را دریافت و آب حیوان از آن آفرید ✽ مشاطه موی گیسویت را از شانه بزمین انداخته که خاک جهان سراسر عنبر افشان شده ✽ خليل در باغ عارضت مرغ سحری شد و از این رو حق ، آتش را بر او گلستان کرد ✽ آنگاه که خطائی آماده فدا کردن خون خود بود ، تونریختی . هر آن مفتی که آن هنگام منعت کرد ، جنایت کرد ✽ ۱.

و این شعر لطیف فارسی هم از همان شاه اسماعیل اول است :

یستون ناله زارم چو شنید از جا شد

کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد

● همان یعقوب لیث که کشتی از سر کشتگان به زرنج هدیه فرستاد ، دم مرگ دستور داد که این شعر را بر بالای قبر او بنویسند و عنوان سنگ چنین بود : « این قبر یعقوب بیچاره است . ۲ »

ملکت خراسانا و اکناف فارس و ما کنت من ملک العراق بآیس

سلام علی الدنيا و طیب نسیمها اذا لم یکن یعقوب فیها بجالس

و ترجمه شعر هم از همان ایام بر قبر او بود :

بگرفتم آن خراسان با ملک فارس یکسان

ملک عراق از من یکسر نبود رسته

بدرود باد کیتی ، بسا بوی نو بهاران

یعقوب لیث گوئی در وی نبد نشسته ۳

● شاید عارفانه ترین غزلها را آشور بانی پال گفته باشد ، کسی که وقتی از عیلام ۴ باز می گشت این اعلامیه را منتشر کرد : « . . من از شهرهای عیلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها یک ماه ۲۵ روز وقت لازم است ، همه جا نمک و خار افشاندیم . . . مردم آن

۱- ترجمه نقل از مجله خوشه . ۲- این خلکان ، وفیات الاعیان ۳- یعقوب

لیث تألیف نگارنده ص ۲۷۱ بنقل از کتب متعدد تاریخی . ۴- عیلام به معنی سرزمین

زیاد بلند است به عبری .

سرزمین را از زن و مرد با اسب و قاطر و الاغ و گله‌های چارپایان گوجک و بزرگ - که شماره آنها از دسته های ملخ افزون تر بود - به غنیمت گرفتم . و خاک شوش و ماداکتو و هلتماش و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم ... بانگ آدمیزاد و اثر پای گله‌ها و چارپایان و نغمه شادی را از مزارع برانداختم ، و به آهوان ، و خران ، و جانوران وحشی اجازه دادم که به آزادی در آن سرزمین به چرا پردازند ۱ ... و در جای دیگر گفته بود : «تمام سرکردگان را که بر من خروج کردند پوست‌کندم ، و با پوست آنان ستونی را پوشاندم ، و پاره‌ای از آنان را میان دیوار گذاشتم ، و بعضی دیگر را به سیخ کشیدم . ۲»

اکنون شعر عارفانه او را بشنوید گوئی خیام حکیم به سخن آمده است . دیو دور گوید که نقش سنگ قبر آشور بنی پل این بود و عبارت آن اثر خود پادشاه است :

«چون نیک میدانی که برای مردن زاده شده‌ای

داد دل‌بستان ، و در جشنها خوش باش

در آن هنگام که بیماری دیگر هیچ خوشی نداری ، چنین است که من

که روزی بر نیلوی عظیم فرمان می‌راندم

اکنون جز مستی خاک نیستم ... ۳»

● نام مختاری قبل و بعد از شهر یور ۱۳۲۰ را خیلی از کسانی که حیات دارند به شدت و خشونت شنیده‌اند ، اما شاید همه ندانند که این سرپاس شهر بانی همان رکن‌الدین خان معروف است که دلپذیرترین آهنگهای موسیقی را بر سیمهای ویلن نواخته است و آرشه گرم او شبهای دراز از لابلای شاخه‌های درختان انبوه باغهای تجریش و دز آشوب گوش همسایگان و عشاق شب زنده‌دار را نوازش داده است و ما هم امروز نام او را در دوره سوم ویلن قطعات ضربی ابوالحسن صبا ، استاد فقید موسیقی عصر حاضر ، در کنار اسامی خالده بزرگانی چون فارابی و کلنل وزیر و درویش خان و محجوبی و مشیر همایون می‌بینیم و صبا در مقدمه کتاب خود تذکر می‌دهد که «آهنگ قطعه کاروان» را آقای رکن‌الدین خان مختاری از نوازندگان شیپور که با سینه زنها در موقع حرکت می‌نواختند اقتباس کردند ، ۶ و در کتاب سوم بر نامه هنرستان موسیقی ملی آهنگ پیش درآمد دشتی از رکن‌الدین خان است ۵ و در کتاب دوم ویولن تألیف آقای روح‌الله خالقی ، «رنگ همایون» ساخته رکن‌الدین خان مختار ۶ با تجلیل تمام ثبت شده .

● در روایات داریم که وقتی انوشیروان سوریه را تسخیر میکرد ، پس از غلبه بر شهر «سورا» ، هنگام کشتار مردم و غارت شهر یکی از سربازان ایرانی را دید که دست‌زنی بظاهر متشخص را گرفته به شدت می‌کشد ، و زن نیز کودک خردسالی را بدست دیگر گرفته است و چون کودک نمیتواند پهای آنها برسد : زن ناچار او را به روی زمین می‌کشد و به طرز رقت‌آوری در پی سرباز می‌دود .

میگویند ، خسرو انوشیروان چون این حال را دید ، ناله‌ای از ته دل بر آورد ، و در

۱ و ۲ - تلاش آزادی ص ۱۵۶ به نقل از ویل دورانت . ۳ - تمدن ویل دورانت

ج ۱ ص ۴۲۱ ۴ - دوره سوم ویلن ص ۱ ۵ - ص ۸ ۶ - ص ۴۴

حضور و آناستاسیوس، سفیر روم و کسانی دیگر که در آنجا حضور داشتند، شروع به گریستن نمود و از خداوند مسألت کرد که مسبب این بدبختی‌ها را به کیفر اعمال خود برساند. البته مقصود او «ژوستی نین» امپراتور روم بود!

● در باب این عواطف و روحیات، و آن عرفان و طریقت، و آن شدت و خشونت و سخت کوشی، چه گونه قضاوت باید کرد؟ اینان شاید گمان میکردند که جز این راه برای خواباندن فتنه‌ها و دفع فساد راهی نیست و بهر حال اعتقادشان بوده است که به قول مولانا:

شر جزئی از برای خیر عام شرع رخصت می‌دهد، بگذار گام

و بنا بر این در چنین مواردی کسی را سوختن و نیزه پیچ ساختن و دم توپ بستن و تخته بند کردن و چارمیخ کردن و در قفس نهادن و کور کردن و به چرم کشیدن و لب بریدن و در قفس آویزان کردن و به دم اسب بستن و سنگ دو عن و نیم بر خصیۀ کسی آویزان کردن و نعل بردن و پای بستن و آسیاسنگ به گردن مجرم انداختن و سردر آب فرو بردن گوش به دیوار گوفتن و شمع آجین کردن و... جزء عبادات و در حکم نماز نافله است! و آدمی تا گرفتار هرج و مرج عوام نشود، نمیتواند تصور کند که همین سرسوخته‌های استبداد به موقع خود تا چه حد عادل هستند! شاید هم اینان ناچار بوده‌اند، و اگر نمیکردند خودشان دچار چنین سرنوشت‌هایی میشدند و آن وقت قول بر نارد شاو صدق پیدا میکرد که گفت: وقتی شخص پلنگی را می‌خواهد به قتل برساند آنرا ورزش می‌نامند، ولی هنگامی که پلنگ می‌خواهد آدمی را بکشد، صحبت سمیت و درنده خوئی پیش می‌آید؟ و تجربه نیز نشان داده است که هیچکدام از اینها که مثله و شکم دریده شده‌اند در مقام قدرت کم از حریف نبوده‌اند! ۲!

شاید هم باید خدا را شکر کرد که اینان بهر حال راهی به جایی برده و در مقامی سرفرود آورده بوده‌اند، چه باید گفت که اینها که پیر و مراد و مرشدی داشتند و دستشان به دامن خرجه رسیده بوده این کارها کردند، ببینید اگر پیری نداشته‌اند چه میکردند؟ به ادیب السلطنه سمعی مرحوم گفتند: شنیده‌ایم برنج هوش را زیاد میکند، اما چرا همشهری‌های شما که این همه برنج می‌خورند، اینقدر...؟ مرحوم ادیب السلطنه گفته بود: ببینید اگر برنج نمی‌خورند چه... بودند؟! گفته‌اند که مرحوم ذوالریاستین روزی خواست در کرمان مردی دائم الخمر و بدنام را «دستگیری» کند و جزء صوفیه در آورد مریدان اگر اه داشتند ولی شیخ او را بالاخره پذیرفت. همان شب خبر آوردند که این مرید در چهار سوق مست کرده و چند تن را زخم زده و فحش بسیار داده. مریدان به آقا گفتند: ما میدانستیم که چنین خواهد شد و به همین جهت اکراه داشتیم، مرحوم ذوالریاستین دو رکعت نماز شکر گزارده و گفته بود: خدا را شکر که فلانی درویش شد، اگر درویش نشده بود، در این شب بدمستی لا اقل چند تن را کت و پار کرده و به قتل رسانده بود! ازین جهت، شاید بی‌سبب نبوده که حتی نادرشاه هم، بالاخره در برابر تنبه از آخرت

۱- جنگهای ایران روم، پروکوپیوس ص ۱۵۳ - ۲- و درین مورد بهترین اقرار را «جاموقه» از سرداران چنگیز که علیه چنگیز توطئه کرده بود، کرده است. وقتی چنگیز فرمود تا او را مثله کنند، جاموقه گفت: «حق با شماست مرا اندیشه آن بود که توفیق یا بم و شما را عضو کنم، چون توفیق شما را بود زودتر مرا پاره پاره کنید، و تمجیل می‌کرد و مفاصل خویش به ایشان می‌نمود که اینجا بپرید و آنجا... (جامع التواریخ چاپ روسه ص ۴۵۱)

مساخره و سازگاری و تسلیم و رضائی داشته است و حاضر بوده حرف امثال سیدهاشم خارکن را بشنود و بی عکس العملی ردشود .

● میگویند، روزی نادرشاه با سیدهاشم خارکن- روحانی نجف در نجف ملاقات کرد (و این مرد را بدین سبب خارکن می خواندند که با خارکنی روزگار می گذراند).

نادر به سیدهاشم رو کرد و گفت :

شما واقعاً همت کرده اید که از دنیا گذشته اید.

سیدهاشم با همان سادگی روحانیت گفت :

- برعکس ، همت را شما کرده اید که از آخرت گذشته اید !

● شاید هم حرفهای ما برای خودمان خوب است، دنیای دیگری هست که حسابش ازین

حسابها جداست و قول ملا ابوالحسن مازندرانی در آن صورت صادق می آید : «ملا ابوالحسن

مازندرانی مجاور کربلای معلی ، همیشه محمدشاه اختر را لعن میکرد . می فرمود يك شب

خواب دیدم که داخل صحن حضرت امیرشدم ، پس خواستم نعلین خود را بکنم و داخل ایوان

مطهر شوم ، دیدم مرد بی موئی که دندانهای درازی داشت مرا مانع از دخول ایوان شد و دست

مرا گرفته آورد مقابل یکی از حجرات صحن مقدس . دیدم میان آن حجره جمعی هستند به

لباس سلطنتی ، در آخر مجلس شخصی کوتاه قامت بود که محاسن مدوری داشت ، بعد آن مرد

بی مو به من گفت: یا فلان ، خداوند آمرزیده کسی را که از من بدتر و زشت تر بوده ... و اشاره

کرد به آن مرد کوتاه قامت، و گفت: این نادرشاه است، پس چرا مرا اینقدر سب و لعن می کنی؟

نادرشاه سرش را از میان حجره بیرون آورد و گفت :

- آقا محمدخان، تابه کی دست از مزاج خود بر نمیداری؟ بگذار آخوند برود پی شغلش،

بجهت آنکه او شقاوت و اعمال شنیعه ما را دیده ، و اما سعه رحمت الهی و وسعت میدان

عطوفت امیرالمؤمنین را ندیده !

فرمود: از وقتی که من این خواب را دیده ام، هر وقت از کنار قبر آقا محمدخان گذشته ام

فاتحه برای او خوانده ام . ۱.



در خاتمه این بحث ، دو داستان مربوط به روزگار خودمان نقل

شکست غرور

می کنیم ، هر چند قیاس مع الفارق است و قهرمانان آن هیچکدام

با هیچ يك از آنها که نام بردیم نسبت و شباهتی ندارند ، اما خود بحث بهم مربوط میشود .

داستان اول مربوط میشود به ظهیرالدوله داماد ظل السلطان مسعود میرزا که خود ظل السلطان

درباره او می نویسد :

«بعد از صفی علیشاه مرحوم ، علی خان ظهیرالدوله پسر حاجی محمد ناصر خان ظهیرالدوله

پسر جان محمدخان قاجار ، جانشین و خلیفه شد . امروز آن خانقاه و آن سجاده و آن دستگاه

در دست جناب خان قاجار است : شوهر همشیره من ، توران آغا ملکه ایران . ۲۰ و این

همان ظهیرالدوله ای است که امروز هر دو متر از اطراف خاک او را با هزار تمنا و خواهش به ده هزار

۱ - منتخب التواریخ خراسانی ص ۷۷ و این نادرشاه همان کسی است که به تقلید

بخت النصر ، با انگشت خود ، چشمهای نیک قدم تر کمن را از حدقه بدر آورد .

۲ - سرگذشت مسعودی ص ۱۲۶

تومان می‌خرند که کسی را در آنجا دفن کنند آن هم بشرط توافق تیمسار خلیق ، آق اولی ، و بشرط تصویب هیئت مرکزی صوفیه پاک اعتقاد صفی علیشاهی که قاعدهٔ باید آنها را «صوفیه شوروی» یا «صوفیهٔ جمهور علیشاهی» خواند زیرا بجای پیر ، اینروزها يك هیئت بنام «انجمن اخوت» کارگردان آنهاست . بهر حال ، آقای خواجه نوری در باب کیفیت صوفی شدن ظهیرالدوله می‌نویسد :

«مرحوم ظهیرالدوله رفت به خدمت صفی‌علیشاه و در همان یکی دو جلسهٔ اول بطوری مجذوب بیانات و اخلاق این مرشد شد که بسی اختیار گفت : یا پیر ، من میل دارم در سلك درویش در آیم ! مرحوم صفی‌علیشاه گفت بنظرم این کاریست که از شما ساخته نیست . گفت چرا ؟ هر چه بگوئید من اطاعت میکنم . گفت الآن کالسکه و پیش قراولهای شما در سر پامنار ایستاده‌اند و شما با این لباس فاخر و با این وضع متشخص به نمایندگی شاه مقتدر مملکت اینجا نشسته‌اید ، چطور می‌توانید در سلك درویش در آئید و تکالیف فقیرانهٔ آنها را انجام دهید ؟

ظهیرالدوله گفت قول و اطمینان میدهم هر چه شما بگوئید انجام دهم . خلاصه پس از اصرار زیاد ، صفی‌علیشاه گفت : خیلی خوب حالا امتحان بکنیم .

صفی‌علیشاه یکی از درویش را فرستاد پامنار چند متر چلوار خرید ، وسط آنرا سوراخ کرد و داد بدرویش دیگری که در آنجا نشسته بود چند بخیه به آن زد و يك پیراهن درویشی ساده برای ظهیرالدوله درست کرد .

صفی‌علیشاه گفت : حضرت والا ، بفرمائید کالسکه و پیش قراول و نوکرها همه بروند ، کلاهتان را هم بردارید این جبه و لباس متشخص را هم از تن در آورید . ظهیرالدوله همه این کارها را کرد . بعد صفی‌علیشاه گفت حالا این پیراهن بپوشید . پیراهن را پوشید . بعد يك کشکول داد بدست او و گفت شما الآن از اینجا میروید به چراغ برق ، بعد به خیابان سپه ، و خیابان امیریه ، و خلاصه از حالا تا غروب شعر میخوانید و از این نقلها به اشخاص می‌دهید و پول میگیرید و عصر پوله‌ها را برای من می‌آورید .

درست توجه کنید که انجام چنین تکلیفی برای کسی مثل ظهیرالدوله که از اقوام نزدیک پادشاه مستبد خیلی مقتدر آنوقت بود چقدر دشوار است . ظهیرالدوله گفت به چشم ، و با وجود این که خیلی برایش دشوار بود ، همه این کارها را انجام داد . کفش و کلاهش را برداشت ، لباس درویشی را پوشید و پای برهنه راه افتاد و بهمان طریق که صفی‌علیشاه باو گفته بود رفت به گدائی ، عصر هم پوله‌ها را آورد داد به صفی‌علیشاه و گفت : مرشد ، شما این کارها را از من خواستید و چون من قول داده بودم و بشما خیلی ایمان دارم ، اطاعت کردم . ولی میخواستم ببینم تأثیر وفایدهٔ این کار چیست و چرا برای درویش شدن و رسیدن به این علو اخلاقی باید این کارها را انجام داد ؟

مرحوم صفی‌علیشاه گفت : گوش کن . بدترین ناصحان انسان «غرور» است . غرور بصورت‌های مختلف درمیآید و آدمی را مانند شیر متکبر و خودخواه میسازد و هزار بلا به سر آدم می‌آورد و چون ما می‌دانیم انسان هیچ تلقین کننده‌ای بدتر از غرور ندارد ، بهمین دلیل ما درویش میکوشیم تا اگر بتوانیم ، بطول مدت با تمرینهای مختلف ، و اگر نشد به وسیلهٔ جراحی معنوی - یعنی همین عملی که با شما کردیم - کاری کنیم که این «غرور» بشکند و از

بین برود و من خواستم که شما یکمرتبه از آن اوج عظمت و اقتداری که غرور برای شما ساخته بود بزیر آمده و بصورت پائین ترین طبقات مردم جامعه درآیید .۱۰

استغناء داستان دیگر هم مربوط به روزگار خود ماست و نقل می‌کنم و می‌گذرم ، هر چند باز هم قیاس مع الفارق است و اصلاً قابل قیاس نیست ، ولی بهر حال گویای حقیقتی است :

مرحوم شیخ‌المملک اورنگ می‌نویسد : « یکی از روزها به حضور رضاشاه رسیدم . به محض ورود به سالن ، شاه يك راست مقابل من آمده و بدون مقدمه سؤال کردند : استغناء چه معنی می‌دهد ؟ ... »

البته تا آنجا که ممکن بود معنی استغناء را برای شاه شرح دادم ... فرمود : عجب ، پس معنی استغناء این بوده است ! سپس رضاشاه این طور آغاز سخن کرد :

من يك سر باز ساده و چند بودم روزی محل مأموریت من سلطان آباد عراق تعیین شده بود . حقوق من در ماه هفت تومان بود ... در یکی از روزها بر حسب اتفاق یکی از ملاهای این شهر را ملاقات نمودم ... من با همان لباس مندرس سر بازی به ملاقات ملا رفته بودم ... همینکه وارد شدم و چشم ملا به من افتاد ، مرا بسوی خود خواند و بغل دست خود روی قالیچه نشاند و شروع به احوال‌پرسی کرد ... سپس در چشمان من خیره شد و بدون مقدمه گفت :

– تو سلطان مقتدر این مملکت خواهی شد !

تصور کردم او شوخی میکند و قصد مزاح با سر باز ساده و بی‌چیز و نداری چون من دارد باز پرسید : آیا به حرف من توجه کردی و دانستی که روزی تو سلطان مقتدر این مملکت می‌شوی ؟ در جواب گفتم اصلاً باور نمی‌کنم و فکر می‌نمایم حضرت تعالی مانند برخی از علماء و مجتهدین قصد شوخی و مطایبه دارید ... ملا گفت : هر چه می‌گویم با حقیقت توأم می‌باشد و بار دیگر تکرار می‌کنم ... من پرسیدم : اگر آنچه می‌گوئید به حقیقت پیوندد ... در آن موقع از من چه توقعی خواهید داشت ؟

در جواب اظهار داشت : هیچ نمی‌خواهم ، فقط شفقت و محبت بخلق خدا را از شما می‌خواهم .۱

بلافاصله برخاستم و محضر ملا را ترك نمودم ... درست ده سال بعد برای دومین بار با همین ملا ملاقات نمودم و آن در شهری (حضرت عبدالعظیم) صورت گرفت . من از شهری عازم کرمانشاه بودم و دیگر سر باز ساده‌ای نبودم ... در شهری ناگهان به طور تصادف با همان ملا – که ده سال قبل ساکن اراک بود – برخورد کردم ، خود او مقابل من قرار گرفت و سلام نمود و شروع به احوال‌پرسی کرد ، اول او را نشناختم ، ولی بمحض اینکه گفت : « آنچه را که به شما در سلطان آباد عراق گفته‌ام وقتش نزدیک شده است ، پی به هویت او بردم ... قصد خدا حافظی نمود ، باو گفتم : اگر روزی حرف شما درست درآید ، از من چه توقعی خواهید داشت ؟ در جواب گفت :

هیچ نمی‌خواهم ، فقط شفقت و محبت به خلق خدا را از شما می‌خواهم .

۱ – مجله خواندنیها ، شماره ۲۹ سال ۱۳۴۷ ، و این داستان مشابه داستان ملاقات مولود با شمس تبریزی است . ۲ – درست شبیه گفتار با باطاهر است به طنزل که گفت : آن‌کن که خدای فرماید ، ان‌الله‌یا‌مر‌بالعدل‌والاحسان ...

ملا را دیگر ندیدم تا اینکه در آذرماه ۱۳۰۴ به سلطنت ایران رسیدم^۱ و فردای آن روزی که از طرف مجلس مؤسسان به سلطنت رسیدم تصمیم گرفتم ملا را ملاقات کنم ، ولی اسم او را فراموش کرده بودم ،... البته قیافه او در نظرم بود و میدانستم شیخ بود و جزو سادات نبود به لحاظ اینکه عمامه سفید بر سر داشت ، میدانستم درویش بود و علاقه‌ای به مال دنیا نداشت ، میدانستم ۲۰ سال قبل در اراک اقامت داشت . این نشانی‌ها را به آجودان خود داده دستور اکید دادم به هر ترتیبی هست ملا را پیدا کند ... سرانجام آدرس منزل ملا بدست آمد معلوم شد مدتی است در تهران اقامت دارد ، از ملا تقاضای وقت ملاقات نمودم . ملا ساعت ۸ صبح جمعه را تعیین کرد و محل ملاقات را هم داخل حرم حضرت عبدالعظیم در نظر گرفت . تصمیم گرفتم به طور ناشناس به ملاقات بروم ... ملا در گوشه حرم نشسته بود ... روز جمعه بود و جمعیت در حرم موج میزد ، تمام سعی من این بود که شناخته نشوم و به همین سبب بالباس میدلی به ملاقات ملا رفتم . ملا وقتی مرا دید برخاست و تعارف نمود ، من بغل دست او در همان گوشه چپ حرم نشستم ، ملا به هیچ وجه از ملاقاتهای اول و دوم من ذکر ی نکرد و حتی سلطنت را هم به من تبریک نگفت . من باو گفتم هر چه میل داشته باشید برای انجام آن حاضر و آماده می‌باشم و بهمین جهت به ملاقات شما آمده‌ام . در جواب گفت :

– هیچ نمی‌خواهم ، فقط شفقت و محبت به خلق خدا را از شما می‌خواهم ...

گفتم : مگر شما تمول دارید... که اینطور با صراحت می‌گویید هیچ چیز نمی‌خواهید؟
گفت : غنی و سرمایه دار نیستم ، ولی استغناء دارم ...

هر چه به او اصرار می‌کردم چیزی از من بخواهد ، باز در جواب میگفت : استغناء دارم ... گفتم : من شیقته شما شده‌ام ، می‌خواهم بیشتر با شما حشرونشر داشته باشم ، اما او در حالی که التماس میکرد گفت :

اگر از ملاقاتهای متوالی صرف نظر فرمائید ، همان اجر من خواهد بود .
برخاستم و از او خدا حافظی نمودم . محبت نمود و تا محل کفشداری از من بدرقه کرد . در طول راه حضرت عبدالعظیم به تهران مدام در فکر این کلمه «استغناء» بودم و حال بعد چند سال از شما پرسیدم که استغناء چه معنی میدهد !

درین وقت رضاشاه لحظه‌ای سکوت نمود ، و بعد روی خود را به حاضرین نموده و اظهار داشت : این ملا یک مرد بتمام معنی درویش میباشد . او هم اکنون در قید حیات است . او حاج شیخ عبدالله حایری مازندرانی می‌باشد .

بحث طولانی شد . و بهر حال لازم بود درین کتاب ، این فصل اختصاص به این نکته پیدا کند که بهر حال در ماورای ماده وانرژی ، یک معنی و باطنی هم هست و درک این نکته وقتی ممکن است که آدمی از عالم ماده پا فراتر نهد و به معنی بگردد ، و گرنه باور کردن آن امکان پذیر نیست . و اصراری هم برای پذیراندن آن ندارم به قول شیخ احمد جام :

تا یک سرموی از توهستی باقی است آئین دکان خود پرستی باقی است
گفتی : « بت پندار شکستم ، رستم » آن بت که « ز پندار پرستی » باقی است

۱- واقعه تغییر سلطنت را به تفصیل می‌توانید در کتاب نگارنده ، تلاش آزادی ص ۴۲۳ تا ۵۳۴ مطالعه کنید .
۲- بیست و دومین سالنامه دنیا ص ۲۱۶ و داستانهای از پنجاه سال مهدوی ص ۱۸۷

با نومعظمه اقبالی (کریبی)

راز نهفته

در کوی تو فتنه ها بپا گردد
تا راز نهفته بر ملا گردد
چون دست خدا گره گشا گردد
در قلب صدف گرانها گردد
تا خاتم جم نصیب ما گردد
اینجاست که نوح ناخدا گردد
هر کس که ز دوستان جدا گردد
آید چو به مصر ما کدا گردد
کنجشک ، بصورت هما گردد
اسرار عصا که اژدها گردد
آن تیر که بی هدف رها گردد
چون دلبر من سخن سرا گردد
در دیده من گران بها گردد
آمیخته مس چسو با طلا گردد

چون راز نهفته بر ملا گردد
بگذار ز پیش پرده بردارم
دستی که بزلف یار پیوندد
از عشق بگوی و دل ، که مروارید
من اسم عزیز دلبر آوردم
در کشتی ما هراس طوفان نیست
داند غم تلخی جدائی را
قارون که بکنج و مال می نازد
گردانه ز بام عشق برچیند
تا چند بحیرتی ، ز موسی پرس
ناچار بنقطه ای هدف گیرد
هر کس که سخن سرود نتواند
لعل و گهری که از لبش ریزد
« اعظم » چو طلا عزیز دارندش



جمشید سروش یار (اصفهان)

نامه‌ای از شیخ علی حزین لاهیجی

در شرح بیتی از حکیم خاقانی

«شیوه خاص و تازه» خاقانی و «طریق غریب وی» سخن او را از دیگر نادره گویان روزگار امتیاز بخشید و وی را بصورت چهره‌ای دیر آشنا و بد پیوند در آورد. یکی از ادیبان گذشته در این باب می‌گوید: ... اگر اشعار او را به فکر بسیار توان فهمید و از شعرای متقدمان کم کسی همچو او تتبع قواعد و ملل غیر مشهوره کرده و الفاظ و لغاتی که الیوم متعارف نیست در میان اشعار و ابیات او مندرج است و از این جهت است که بعضی از معجزان اشعار، سخنان او را نمی‌پسندند و الحق خصوصیتی بدان الفاظ هست که بغیر از خاقانی هر که استعمال کند از درجه اعتبار ساقط است ... ۳.

و از همین روست که از دیر باز شعر شناسان دانشور به حل مشکلات و شرح پیچیدگیهای سخن وی پرداخته و مجموعه‌هایی سودمند در این باب ترتیب داده‌اند. آقای دکتر سجادی مصحح دقیق دیوان خاقانی در حدود ده شرح از این شروح را در مقدمه مفصل و محققانه خود بر شمرده‌اند که البته با مطالعه دقیق در فهرست کتابخانه‌های نامور جهان (بخصوص کتابخانه‌های هند و ترکیه) میتوان مبلغی بر این تعداد افزود.

آنچه مادر اینجا می‌آوریم هم شرحی است در باره چند بیت از خاقانی به قلم شیخ علی حزین لاهیجی اصفهانی دانشمند بزرگ و مجاهد سترگ و شاعر نازک خیال و «ادابند» قرن دوازدهم هجری که بصورت نامه در پاسخ متذوقی مدعی به تحریر آمده است. در این نامه - که ظاهراً پس از مهاجرت حزین به هند - نگاشته شده شاعر نکته سنج و دل آزرده، علاوه بر شرح ابیات و تجلیل از مقام سخنور شروان و چون سائل را ادعاگری تنگ مایه یافته و بر او استخفافها کرده و ضمناً چون مقام را مناسب دیده از آنجا که از ادیبان هندی و محیط ادبی هند ن

۱- مرا شیوه خاص و تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری

دیوان ص ۹۲۶ چاپ دکتر سجادی

۲- هست طریق غریب این که من آورده‌ام اهل سخن را سزد گفته من پیشوا

دیوان ص ۳۹ همان چاپ

۳- گزیده خلاصه اشعار، ظاهراً از علینقی کمره‌ای (نسخه خطی). آقای دکتر سجادی این قسمت را بدون آگاهی از نام گزیننده کتاب از مقاله آقای ناصح درس ۵۳ مقدمه خویش آورده‌اند. ۴- برای احوال حزین رجوع شود بتاریخ وی، چاپ اصفهان ۱۳۳۲ و بهتر از آن بمقدمه آقای شفیع کدکنی برگزیده اشعار او، چاپ مشهد ۱۳۴۲.

زمان دلی خوش نداشته به تعریض سخن‌ها گفته است ۱. نامه‌حزین که در ذیل آورده شده در خلاصه الافکار میرزا ابوطالب تبریزی اصفهانی (تألیف بسال ۱۲۰۷) پس از شرح احوال شاعر درج می‌باشد.

خلاصه الافکار که تذکره‌ایست شامل شرح احوال و گزیده اشعار ۴۹۲ تن شاعر از قدیم ترین عهد تاریخ‌نگار مؤلف، مجموعی است با ارزش از آن رو که علاوه بر منتخبات اشعار گویندگان، گهگاه از شاعرانی که دارای آثار منشور بوده‌اند نیز قطعاتی به نثر در آن آمده است که نامه‌حزین نیز از آن جمله می‌باشد. این تذکره متأسفانه هنوز بی‌چاپ نرسیده و نسخی از آن در کتابخانه‌های ملک و لاهور و بانک‌پور و بادلیان و ... ۲ موجود می‌باشد و مأخذ مادر نقل این رساله، نسخه نفیس و زیبای کتابخانه ملک است. ۳ نثر این نامه چون آثار دیگر حزین نثری است صریح و روشن و نامتکلف که از حیث اسلوب و سلاست از بهترین نمونه‌های نثر ساده قرن دوازده هجری است ۴. و اما نامه:

«طومار مرسله متضمن سؤال معنی ابیات حکیم خاقانی که در سخنوری حسان العجم و اشکال و اعتراض بر بعضی آنها بود، رسید با آنکه ضعف دماغ و بصر مساعد مطالعه نبود از نظر گذشت و در شکفت افزود چه آن عزیز را به فکر اشعار حکیم مذکور افتادن چه حاصلی و ثمره‌ای بخشید و در میانه چه مناسبت و کدام فایده بر آن مترتب است و اختصاص این چند بیت را به سؤال و اشکال چه رجحان، چه تمام دیوان او بر یک سیاق و یک منوال و در نظر آن عزیز از آغاز تا انجام متشابه الاجزا و بر یک درجه از ابهام (در اصل، الهام) و عدم انس خواهد بود. پس بر تقدیری که این چند بیت تصحیح و وضوح یابد چه مایه منفعت به آشنائی و فهم آن دیوان و امثال آن اشعار خواهد بخشید و در این جزء از زمان خاصه مملکت هند حال این است که از ندانستن معنی شعر حکیم خاقانی بلکه از ندانستن عدد نماز پنج گانه اصلاً نقص و مضرت دنیوی و عیب و حقارت معنوی متصور نیست چنانکه از دانستن علوم و معارف اولین و آخرین و ارتقاء نفس به اعلی مدارج صدیقین هیچگونه قدر و منزلت محتمل نه ۵، چون مدار روزگار بر این است آن عزیز خود را به رنج نیفکند و ازین مقوله هرگز نیندیشد و اگر همت آن عزیز احیانا از این مرتبه برتر است اول گرد هوسناکی از اذیال آمال افشاند. راه و رسم تکمیل و تحصیل بشناسد و بر آن روش طلب مقاصد را پیش نهاد گرداند و بداند که جواب مشفقانه مرسولات او را اینست که بقلم آمد و مرا سر بر گه افسانه سنجی شرح ابیات نیست ولیکن چون مستنبط شد که آن عزیز را شبهه فهم و دخل و تصرف در هر چیز عارض شده و خاقانی بیچاره در جنب طبیعت نکنه سنج بس خوار و حقیر جلوه نموده لهذا به احتمال اینکه شاید ازاله آن

- ۱ - برای اطلاع از روابط و مشاجره حزین با شاعران فارسی‌گوی هندی هم‌زمان وی نیز رجوع شود بمقدمه آقای شفیمی از صفحه ۳۲ به بعد ۲ - رجوع کنید به کتاب تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، تهران ۱۳۴۳ ص ۴۷۷ به بعد.
- ۳ - این کتاب بشماره ۳۳۰۳ در کتابخانه ملک ضبط است. ۴ - رجوع کنید به سبک‌شناسی بهار و ج ۳ ص ۳۰۵ چاپ تهران ۱۳۳۷ ۵ - در زمان ماو در ایران هم.

خطر. و پندار که بدایت جهل مرکب است گردد چند کلمه با عدم مناسبت به حال وضیق مجال مینگارد : اول آن عزیز بدانند که خاقانی را کمال مرتبه سخنوری به استحقاق مسلم است و او را در عجم همان منزلت است که امرؤ القیس را در عرب . اگر معانی و حسن بلاغت او را بتوانند یافت عجب نیست و مقام لب گشودن به تعریض نه و مناسب مقامست این چند بیت که نوشته اند :

بنگر چه ناخلف پسری کز وجود تو دارالخلافة پدرست ایرمان سرا
ایرمان را اینزمان ، خوانده اند ، و معنی ایرمان ، دریغ و افسوس است و آن چه عاریت باشد . دنیا را که دارالخلافة ابوالبشر خلیفة الله است خانه عاریت فرزند ناخلف گفته به اعتبار اینکه افعال حسنه که باعث قدر و منزلت اوست در آن از او به ظهور نمی رسد ، مثل شخصی که به عاریت در خانه ای ساکن باشد و به ضروریات آن نپردازد. دیگر این بیت نوشته اند :

لعل تو طرف زر است بر کمر آفتاب ۲ وصل تو مهر تب است در دهن اژدها
طرف زر - که به طاء مهمله است - ، ظرف به معجمه خوانده اند و از قرائن ظاهر شد که مهره تبرا که به معنی مهره ایست مشهور که دفع تب میکند ، مهر (به کسر اول) و بت به معنی صنم خوانده ، بهر حال طرف زر عبارت است از آنچه که در پیش کمر از طلا یا جواهر و امثال آن می بندند ، چون لب و دهان در وسط چهره است فرمود که لب تو طرف زر است بر کمر آفتاب و وصل او را مهره تب گفته که در دهن اژدها باشد چه تحصیلش محال یا دشوار خواهد بود و در مصراع نخست هم اشاره به همین نوع فرموده . دیگر این بیت مرقوم شد :

جام فرعونى اندر آر که صبح دست موسى بر آرد از کھسار ۳
در آثار مورخین است که فرعون را جام زری بود که چهار کس او را گرفته در مجلس او دور می دادند و در پایان صحبت آن را به مطربان انعام میکردند ۴ . در این مقام ، مراد ، رطل گران است و از دست موسی مطلب ، آفتاب است که به مناسبت جام فرعون استعاده نموده بعلاقة تشبیه صفت تنویر ، و عجب است که در ذیل این بیت قلمی شده که حاصل و لطف این قسم شعر چیست؟ حاصل را خود بیان کردیم و لطف و بلاغت و نهایت حسن لفظی و معنوی را سنجیدگان دانادل فهمند . بیاد است که در کتابی دیده شده منقول از مجد همگریزدی که میگفته چنانچه قراء مواضع سجود تعیین نموده میدانند من نیز هر بیت خاقانی را مواضع سجده می دانم ، غایقش اینکه بعضی سجده واجب و بعضی سجده مندوب . دیگر این دو بیت را نگاشته اند :

۱- دیوان ، ص ۱۵ ، برای معنی دقیق ایرمان سرا و ایرمان رجوع شود به حواشی نفیس استاد معین ذیل این دو واژه در جلد اول برهان قاطع چاپ زوار . ۲ - دیوان ، ص ۳۷ ، مصراع اول این بیت در دیوان چنین آمده است : لعل تو طرف زراست بر کمر آسمان
۳ - دیوان ، ص ۱۹۵ ۴ - مقایسه شود با معنی این ترکیب در غیاث اللغات چاپ تهران ج اول ص ۲۸۳ که از شرح خاقانی (۴) نقل شده است .

کسری و ترنج زر، پرویز و تره زرین بر باد شده یکسر از یاد شده یکسان^۱
 پرویز کنون کم شد زان گمشده کمتر گو زرین تره کو بر خوان زان کم تر کو بر خوان
 این قصیده در وصف مداین که خانه خسرو عادل انوشیروان بود در عبرت و انتباه از
 خرابی آن فرموده. بسیاری از الفاظ این هر دو بیت را به تصحیف کلمات مهمله نوشته اند و چه
 مقدار قبیح است که با عدم قدرت بر خواندن عبارت، تهجین و اعتراض بر کلام کنند. توفیق
 خودشناسی و انصاف و روزی همگنان باد. در اخبار مذکور است که نوشیروان، ترنج طلا از
 اجزای ماحضر خود داشته و خسرو پرویز بجای سبزی که فرومایه ترین اسباب مایده است، تره
 زرین معمول نموده و بعد از برداشتن سفره آن ترنج و تره را مخصوص چاکران هر کس که بر خوان
 نشسته بوده اند میداشتند و در بیت دوم، خوان اول بمعنی سفره است و دویم بمعنی خواندن.
 یعنی چون پرویز که خوان را به زرین تره می آراست کم شد زرین تره او بر سفره روزگار
 کجاست؟ پس میفرماید: زان کم تر کو بر خوان. یعنی چون از آن حال بیاد آری این آیه
 بخوان: کم تر کو من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمه کانوا فیها فاکهین^۲ (چند بر
 جا گذاشتند از بستانها و چشمه ساران و کشتها و منزلهای پسندیده و نعمتهایی که بودند در آن
 کامیاب) یعنی متذکر شو و وصف کن شمه‌ای از بیوفائی روزگار را.

دیگر این بیت که مرقوم شده:

آتش غم پیل را دود بر آرد چنانک صدره پشه شود صورت خفتان او^۳

صدره را که يك کلمه است، دو کلمه، مرکب از، صد، عددی و؛ ره، مخفف راه
 پنداشته اند و محققند! چه از فارسی بغیر از کلمه‌ای چند که در نان و آب خواستن بکار آید به
 گوش نخورده! صدره، پیراهن است و مراد اینکه غم، پیل را چنان ضعیف میکند که صورت
 خفتان اوست پیراهن پشه میگردد. دیگر ازین بیت سؤال نموده:

در مدحت توبه هفت اقلیم شش ضربه زند سخنوران^۴

در فخریه گفته، شش ضربه، طرح دادن شش بازی است حریف را یعنی به نوعی که زبر
 دستان مقهر حریف را شش بازی طرح داده غالب می آیند، نسبت من با سایر سخنوران همانست.

این بود آنچه با عدم اقتضای مقام، بیخواست بر زبان قلم جاری شد و حق کلام حکیم
 مزبور را مجالی دیگر باید و در فرس، سخن هیچکس از استادان در مغز و کثرت معانی به فواید
 کلام حکیم خاقانی نیست و اگر او در عجم نبود هر اینه مرتبه شعر فارسی ناقص مانده بود.

۱ - دیوان، ص ۳۵۹. این دو بیت با متن دیوان اندک اختلافی دارد. در شرح این دو بیت
 در یکی از شماره‌های اخیر یغما (یادم نیست کدام شماره) فاضل گرامی آقای خدیو جم مطالبی
 نوشته اند سودمند و محققانه. ۲ - سوره دخان آیه ۲۵ تا ۲۷ ۳ - دیوان، ص ۳۶۴،
 در متن دیوان بجای، «دود» در مصراع اول دردد، و بجای، شود در مصراع دوم سز آمده است.

۴ - دیوان، ص ۳۴

خط یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن یغمای جندقی که خوانندگان مجله یغما در مجلدات متوالی مجله اطلاعات مفیدی ازودارند خطی خوش داشت و در رقه نویسی ذوقی خاص، مقداری از مکتوباتش خصوصاً آنها که به فارسی است در کلیاتش چاپ شده است .

اخیراً دوست عزیزم تیمسار سر تپ علی طباطبائی اوراقی چند از یغما داشتند و ورق پاره های مرحوم فدائی علوی پدر همسر خود را در اختیار اینجانب قرار دادند و در میان آنها چند ورق از بیاض مرحوم محمد حسین رئیس الکتاب بود و از جمله اوراق این بیاض چهار مکتوب به انشاء و خط ابوالحسن یغمای جندقی است که اینک بصورت عکس در مجله یغما چاپ می شود. یادداشتی هم به خط مرحوم رئیس الکتاب که مر بوط به پشت یکی از همین مکاتیب است جهت نمودن خط خوش او درین جا چاپ می شود .

رئیس الکتاب از منشیان مشهور عصر ناصری است و در سفر عتبات ناصرالدین شاه همراه بود و علی الظاهر سفر نامه شاه را او تنظیم کرده است .
رئیس الکتاب خلاصه منازل سفر را در بیاض خود نیز آورده است و یک صفحه از آن را بطور نمونه در مجله راهنمای کتاب (شماره ۴ / ۳ سال دوازدهم) چاپ کرده ام

لا اله الا الله

مکتوبم درین مائمه ضمه اکبریه و کتب
مابین الله که چون عا کره ضمه اکبریه

در روز ۱۳ مهر محرم ۱۳۰۰

رحمت نوشته

رئیس الکتاب

و صد رضه اسرار
خج و غیره که در کتب
الکتاب کتب زلفه ازین کتب
عکس از روز ۱۳



از نوشته‌های قریب

باز استوار ما وفا هم شیخ عظمی...
فدایم
کثرت برادران و اطراف...
نور دادن بر شیخ...
ریشه برادران...
درآمدن از کلاس...
در تمام این راه...
نمایان...
حرف زدن...
عشق...
در پی...
کارهای...
والله

۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰

در تقدیر خلافت رسید وی را با طایفه و استغاب از همه خویشانشان
 نیز فایده بسیار است اسناد احمد اکرم محترم حکم دید و شنید
 و خود رسید وی را با طایفه و استغاب از همه خویشانشان
 و حضرت اشرف اجماع در انوار دستگیری این
 ایام از خدمت دین او موقوف در دینی است که از او خواهد دست پس
 و حضرت اشرف اجماع در انوار دستگیری این
 ایام از خدمت دین او موقوف در دینی است که از او خواهد دست پس

بعد از این که
 بعد از این که

بعد از این که
 بعد از این که

بعد از این که
 بعد از این که

بعد از این که
 بعد از این که

بعد از این که
 بعد از این که

بعد از این که
 بعد از این که

بعد از این که
 بعد از این که

علامه رضا طاهر استاد ادبیات - شهرضا

تصحیحی در فرهنگ فارسی*

یرنا

در برهان قاطع مصحح استاد دانشمند جناب آقای دکتر محمد معین آمده است : یرنا :
بفتح اول و سکون ثانی و نون بalf کشیده ، جوان و نوچه اول عمر و ظریف را گویند - و
بمعنی خوب و نیک هم هست - و حنارا نیز گویند که بردست و پابندند و بضم اول هم آمده است .
و ذیل برناك آمده : بفتح اول بروزن غمناك بمعنی برنا است که جوان و نوچه اول عمر
باشد - و حنای دست و پا را نیز گفته اند ، و بضم اول هم آمده است . و ذیل برناه آمده : بروزن
همراه ، جوان نوچه اول عمر را گویند - و حنای دست و پا را نیز گفته اند و بضم اول هم آمده است .
معنی اول که صاحب برهان برای این سه کلمه آورده درست است و در نظم و نثر فارسی
شواهد کافی دارد .

معنی دوم یعنی و حنا غریب است و این بنده آنرا در این فرهنگها که بدانها دسترسی
داشتم نیافته ام : آندراج ، غیث اللغات ، فرهنگ فارسی معین . معلوم می شود مؤلفان
این فرهنگها شاهدهی برای برنا بمعنی حنا نیافته اند که اذکر آن خودداری کرده اند ولی
متذکر هم نشده اند که محمد حسین بن خلف به برنا بمعنی حنا نیز داده است و این بقلان دلیل
غلط است ، آنها در این باره سکوت کرده اند . اما مرحوم ناظم الاطباء این معنی را آورده لابد
به پیروی از برهان .

صحیح این کلمه با معنی حنا یرناه بضم اول و فتح دوم و سوم مشدد و همزه ساکن
در آخر . یا یرنا بفتح اول و دوم و سوم مشدد و همزه ساکن در آخر یا یرناه بضم اول و فتح دوم و سوم
مشدد و الف ممدوده در آخر است (رك المنجد و حواشی آقای دکتر معین ذیل کلمه یرنا در
برهان) ناسخی در کتابی که مرجع برهان بوده است یرنا را غیر مضبوط و یا با ضبطی ناقص
نوشته و حتی یای حطی در اول کلمه را هم با ابجد نوشته است و محمد حسین بن خلف را به غلط
افکنده است خلاصه اینکه بد نویسی نساخ و خوش باوری و عدم تحقیق مؤلف برهان رحمه الله علیه
موجب شده است که برای کلمه زیبا و اصیل و خوش آهنگ یرنای فارسی معنی نامناسب حنا
افزوده شود . باز در جایی دیگر همزه بعد از الف کلمه یرناه را بصورت کاف نوشته اند و یا مؤلف
برهان کاف خوانده و به برناك فارسی معنی حنا داده است که از آن یرناه عربی است . و بار
دیگر همین همزه آخر کلمه یرناه هاء هوز نوشته شده و یا خوانده شده است و به برناه معنی حنا
داده شده است که البته غلط است . این را نیز باید اضافه کرد که مؤلف برهان در حرف یای
حطی در بیان ششم آورده : یرنا : بفتح اول و سکون ثانی و نون بalf کشیده ، بمعنای حناست

* در شماره های پیش این بحث در قسمت احتجاجات است .

و آن چیزی باشد که بردست و پا بندند تارنکین شود و در خضاب یعنی رنگ ریش هم بکار برند. شکفت است که این مرد لغوی در اینجا متوجه نشده که در حرف باء ابجد همین معنی را به برنای فارسی داده است .

کروش (عربی است)

وذیل کروش آورده : بضم اول بروزن خروش، شکنبه را گویند. اینجا دؤلف برهان دو اشتباه کرده اول اینکه این کلمه عربی است و وی آنرا فارسی پنداشته، دیگر اینکه کروش جمع است و او آنرا مفرد معنی کرده است. در قانون ادب تألیف حبیبش تفسیری آمده : الکروش : شکنبه‌ها (ج ۱ ص ۱۹۱ نسخه عکسی) و در المنجد آمده : الکروش والکروش ج کروش : هی لذی الخف والظلف وکل مجتر بمنزلة المعدة للانسان .

شنون

وذیل «شلون» آمده : بفتح اول بروزن زبون جانوری است از جنس شغال - و در عربی چاروایی را گویند که گرسنه و لاغر باشد و بعضی چاروای فربه را گفته‌اند و بعضی چاروایی را گویند که نه فربه و نه لاغر باشد. استاد معین در حاشیه آورده‌اند: در ماخذ معتبر عربی دیده نشد این کلمه مصحف شنون بادونون است. در المنجد آمده : الشنون (ضد): المهزول . السمین . الجائع . یعنی شنون از اضداد است و به معنی لاغر و فربه و گرسنه آمده است. و در السامی آمده: شنون : میان نزار و فربه (ص ۳۱۰)

پیاده

وذیل «بیاره» با باء ابجد و راء مهمله آمده: بروزن شراره هر درختی را گویند که ساق آن افراشته نبود همچو درخت خربزه هندوانه و خیار و کدو و حنظل و مانند آن. این کلمه نیز مصحف است و درست پیاده با باء فارسی و دال بعد از الف است. در خود برهان ذیل گل پیاده آمده است بضم اول و کسر ثانی و بای فارسی و تحتانی بالف کشیده و فتح دال هر گلی را گویند که آنرا درخت و بوته بزرگ نباشد همچو نرگس و سوسن و بنفشه و لاله و امثال آن. و در لغت نامه علامه مرحوم، دهخدا، آمده: پیاده: جنس کوتاه از درختان؛ سرو پیاده مقابل سرو سواره زیرا که پیاده نسبت به سواره کوتاه و پست می باشد. (آندراج)

بزاغ (بازاء منقوطة مشددة)

وذیل «بزاغ» با راء مهمله آمده : با تشدید ثانی بروزن دباغ ، فصاد و فصد کننده را گویند . اینجا نیز مؤلف برهان دو خطا مرتکب شده یکی اینکه کلمه را فارسی پنداشته در صورتی که عربی است دیگر آنکه کلمه مذکور بازاء منقوطة درست است و وی با راء مهمله آورده است .

در لسان العرب آمده: بزغ البیطار اشاعر الدابة و بضعها اذا شق ذلك الحطان منها بمبضعه . و در قانون ادب تألیف حبیبش تفسیری آمده: البزغ: نیشتر زدن. واضح است که بزاغ به معنی فصد کننده و رگ زدن از این ریشه است. اما این را باید عرض کنم که خود کلمه بزاغ با آنکه قیاساً درست است در لسان العرب و المنجد و قانون ادب نیامده است.

برون (جمع برة)

و ذیل «برون» آمده: «بکسر اول بروزن فسون مخفف بیرون است... و بضم اول مطلق حلقه را گویند عموماً و حلقهٔ بینی شتر را خصوصاً...» در اینجا دوخطا وجود دارد یکی آن که کلمه عربی است و مؤلف برهان آنرا متذکر نگردید است و دیگری که کلمه جمع است و وی آنرا مفرد معنی کرده است. میداننی در السامی فی الاسامی گوید: البرة: آنکه [برسی که] از روی باشد یا از آهن البری والبرون جمع است و در المنجد آمده: البرة: ج بری و برات و برین: کل حلقه من سوار و مقرط و خلخال. در المعجم الوسيط آمده: البرة: حلقه من صفرا و غیره فی احد جانی انفا البعیر للتذلیل او فی انفا المرأة للزینة ج برات و بری و برون فی الرفع و برین فی النصب و الجر.

فرخو

و ذیل «خو» آمده: «... و بمعنی کندن و در و کردن علف و بریدن شاخ درخت هم آمده است...» صحیح کلمه «فرخو» است. در برهان ذیل کلمهٔ اخیر آمده: بفتح اول و ثالث بروزن پرتو پیراستن درخت تانک و غیره و بریدن شاخه های زیادی آنرا گویند. و بمعنی پاک کردن کشت و زراعت و باغ از خس و خاشاک هم هست.

استاد در حاشیه افزوده اند: فرخو پاک کردن کشت و باغ بود لبیبی گوید:
مرکشت را خود افکن نیرو زرا بدست خود کن فرخو
«لغت فرس»

لنج

و ذیل «انج» آمده: بفتح اول و سکون ثانی و جیم، اطراف و گراگرد روی و رخسار باشد و بمعنی بیرون رفتن و بیرون کشیدن هم آمده است - و امر باین معنی هم هست یعنی بیرون بکش.

کاتبی در مأخذ برهان لام کلمهٔ لنج را کاملاً به حرف نون وصل نکرده است و محمد حسین بن خلف بناچار آنرا انج با الف در اول خوانده است. ممکن است که این خطا را مؤلف یکی دیگر از فرهنگها کرده باشد و از او به مؤلف برهان رسیده باشد. در خود برهان ذیل کلمهٔ لنج بالام آمده: بفتح اول و سکون ثانی و جیم... و بمعنی کشیدن و بیرون بردن چیزی هم هست از جایی به جایی - و بمعنی بر کشیدن و آویختن هم هست...»

نیز در برهان ذیل لنجیدن آمده: بفتح اول بروزن رنجیدن بمعنی بیرون کشیدن باشد. استاد در حاشیه افزوده اند: از: لنج (هم) + بدن (پسوند مصدری) جزء اول لنج linj (کشیدن، استخراج کردن) صراحة از سغدی - dhync, dhinj مأخوذ است. اسدی (لغت فرس چاپ اروپا ص ۱۸) بجای مترادف لنج را فعل «آ - هخنن، می آورد - لنج - linJ, LanJ (گام برداشتن، خرامیدن) از این ریشه جداست (هیننگ، لغات عاریتی سغدی)

فهر

ذیل «فر» آمده: و بضم اول کتابخانهٔ یهودان را گویند. ظاهراً درست فهر است.

در لسان العرب آمده: وفهر اليهود، بالضم: موضع مدراسهم الذى يجتمعون اليه فى عيدهم يصلون فيه، وقيل: هو يوم ياكلون فيه ويشربون؛
 قال ابو عبيد: وهى كلمة نبطية اصلها بهر اعجمى، عرب بالفاء ف قيل فهر، و قيل هى عبرانية عربت ايضاً والنصارى يقولون فخر، قال ابن دريد: لا احسب الفهر عربياً صحيحاً. و در المنجد آمده: الفهر: عيد لليهود اومدرا سهم [بيت تدرس فيه التوراة] يجتمعون اليه فى عيدهم.

كديه

و ذيل «كديه»، با كاف فارسي آمده: بكسر اول وسكون ثانى وفتح تحتانى، گذارا گویند که گدایی کننده باشد - وبمعنی گدایی هم آمده است، استاد در حاشیه افزوده اند: نیست حاجت مرا به افسانه كديه خوش نیست گنج در خانه نزاری قهستانی « فرهنگ نظام»، در لغت نامه علامه مرحوم دهخدا برای این لغت شواهد ذیل نیز آمده است:
 ساحل عمان و آنکه منت سقای آب سفره سلطان و آنکه كديه نان گدا (خواجه سلمان بنقل فرهنگ شعوری ج ۲ ص ۳۰۴)
 مدح تو کنم كديه زا خلاص نه از علم از بتکده چون آرم آهوی حرم را (عرفی شیرازی بنقل شعوری ج ۲ ص ۳۰۴)
 ظاهراً صحیح کلمه در هر سه شاهد فوق کدیه است بر وزن نقطه که عربی است.
 در المنجد آمده: الكدیه ج كدى: الاستعطاء و حرفة السائل الملح، و در فرهنگ خلیلی آمده: كديه: گدایی و دریوزگی. در چند بیت ذیل که از مثنوی مولانا جلال الدین نقل می شود کدیه آمده با کاف عربی بنا بر این صحیح همان با کاف عربی باید باشد:
 او بگفتی خانه دل خلوت است خالی از كديه مثال جنت است (دفتر پنجم ص ۱۷۹)
 شیخ روزی چارکرت چون فقیر بهر كديه رفت در قصر امیر (دفتر پنجم ص ۱۷۵)
 انبیا هر يك همين فن فى زنند خلق مفلس كديه ایشان می کنند (دفتر پنجم ص ۱۷۳)

شوره

و ذیل شوره آمده: بفتح اول و ثالث، بمعنی خجلت و خجالت باشد. این کلمه عربی است ولی استاد در حاشیه بدان اشاره نرموده اند در المنجد آمده: الشورة: الخجلة،

کککل

و ذیل کک کل آمده: «... و در عربی بمعنی سینه باشد که هم در عربی صدر خوانند. املاى این کلمه بدان صورت غلط و درست کککل است.

گرگ ، آسان

و ذیل گرداس آمده : بضم اول و سکون ثانی و دال بالف کشیده و بسین بی نقطه زده ستمگر و ظالم را گویند و با شین نقطه دارهم آمده است . استاد درحاشیه آورده اند :
خدایا بی شبان بگذاشتی این بی زبانان را

مگرهم تو ازایشان باز داری شرگرداسان

نزاری قهستانی فرهنگ نظام

اگر لغت گرداس بمعنی ظالم و ستمگر را از این بیت استخراج کرده باشند و شاهد دیگری برای آن یافت نشود ظاعراً استنباطی غلط و نادرست است که از غلط نوشتن یا غلط خواندن شعر نزاری قهستانی ناشی شده است . بگمان این بنده بیت مذکور بدین صورت باید باشد :

خدایا بی شبان بگذاشتی این بی زبانان را

مگرهم تو ازایشان باز داری شرگرگ (= ذئب) آسان (= هین)

واضح است که در اینجا مقصود از بی زبانان گوسفندان است که شاعر آرزو کرده است که شرگرگ از آنها به آسانی بازداشته شود . بنده به دیوان نزاری قهستانی دسترس ندارم تا صورت صحیح بیت را از آنجا دریابم . از استادان شاعر و شعرشناس که به دیوان شاعرهم لایب در تهران دسترس دادند استدعا دارم نظر خود را بیان فرمایند .

وفات محمود جم

مرحوم محمود جم بارها به وزارت و سفارت و نخست وزیری رسید و در هنگام مرگ سناتور بود . وی نژاد خود را به شیخ محمود شبستری می پیوست و در نظر داشت گلشن راز را از روی نسخه ای اصلی و خطی که در تصرف داشت بوسیله بنده به چاپ رساند و مرا توفیق نبود . در توضیح ایاتی عربی در مجله یغما شرحی مرقوم داشته و نیز در بیستمین سال مجله یغما شرحی تشویق آمیز به خط خود نوشته که یادگاری از محبت اوست . در روز یکشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۴۸ وفات یافت . رحمة الله علیه .

یغماگران بی انصاف

بقیه از صفحه ۴۴۹ مجلد بیست و یکم (۱۳۴۷)

نمونه اشعار حبیب یغمائی

در حضور رضاشاه

در آبان ماه ۱۳۰۴ که دانشجویان دارالمعلمین عالی به تبریک انتقال سلطنت به حضور
اعلی حضرت رضاشاه پهلوی شرفیاب شدند خوانده شد:

منت خدای را که بر او رنگ خسروی

بیشست شهریار ، رضا شاه پهلوی

شاهی دهد خدای ، بلی ، آن که را که داد

بختی بدین جوانی و فکری بدین نوی ...

ای وارث شهان عجم ، ای خدیو ملک

ای ذات تو مقدس و ای عزم تو قوی

بر آستان تو است دو چشم امیدوار

در بسط علم و فضل که امری است معنوی

علم و هنر به عصر تو آن سان شود که بود

شعر و ادب بدوره محمود غزنوی

در فضیلت تجرد

در قافیه رعایت دال و ذال نشده چون تفاوت را نمی شناختم:

زندگانی ای که در دنیا مجرد می کنی

خوب فهمیدی عزیزم ، آنچه باید می کنی

ای که در رفع تجرد می کنی زن اختیار

فاش گویم دفع فاسد را به افسد می کنی

فکر آزاد تو گیتی را مقید می کند

پس چرا این فکر مطلق را مقید می کنی

با تأهل کی توان تحصیل دانش پس ز چیست
باب معلومات را بر روی خود سد می کنی
همچو عیسی در جهان از قیدزن و ارسته باش

.....

خود زندانی است کاندرا احتجاج نفس و عقل
خواهش این می پذیری امر آن رد می کنی...

☆☆☆

در وصف اصفاهان غزلی در هشت نه بیت :

هر که از خطه طهران به سپاهان گذرد
دل سپارد به سپاهان و ز طهران گذرد
سرشب ها سرپل شور قیامت بر پاست
وان که از پل گذرد خرم و خندان گذرد..

تغزل در سال ۱۳۱۱ شمسی: (۱۸ بیت و ناتمام)

کار تدریس من امسال به از پار بود
که در امسال با ماه رخان کار بود
من و در مکتب دوشیزه بتان استادی؟
خواب اگر نیستم از طالع بیدار بود
به ورودم همه از روی ادب برخیزند
همچو آن فوج که در حال خبردار بود...

اعتراف: (در هشت بیت)

راست بگویم که فکرت و خردم نیست
چون کنم؟ این اختیار دست خودم نیست
نه زرونه زور و نه مقام و نه عنوان
نیست مرا، دانی از چه؟ چون خردم نیست

☆☆☆

آغاز جنگ دوم: (قصیده ناتمام)

مهر ماه امسال چونان ماه فروردین شود
بس که از خون جوانان دشت و در رنگین شود
ای که شب سر بر سر بالین گذاری هوش دار
کاندرین شب بس کسان را خاک و خون بالین شود..

☆☆☆

متفقین در تهران (۱۳۲۰)

پس از عزیمت رضاشاه، در هنگامی که سپاه رنگارنگ متفقین در خیابان های تهران آمدو
شد می کردند با نهایت اندوه گفته شد این قطعه گویا ده بیت است و در روزنامه چاپ شده:

کشوری بود و حدودی بد و مرزی و شهی

های و هوئی و سلاحی و ستادی سپهی

ظلم اگر کرد خودی کرد، ولی ما را بود

فارغ از زحمت غیر خودی آرامگهی ...

در دل دوست درست است که ره باید کرد

لیکن ای صاحب تدبیر جز این بود رهی ...

ترکیب بند، ۵ بند است هر بند ۵ بیت: (۱۳۲۰)

انگلیسا اشتباهی زشت و ناهنجار کردی

کار خود را زار کردی کارما دشوار کردی ...

روس ها را، رایگان در خاک ایران ره نمودی

تا به هند آرند رو خود راهشان هموار کردی

بود دیواری میان روس و هند، ایران، و لیکن

خود بدست خود خراب این آهنین دیوار کردی

راد مردی شاه ایران بود و خار راه دشمن

از چه رو از راه دشمن برکنار این خار کردی

گر نبودی غافل از پایان کار، این بار بودی

ور نکردی خبط دیگر بارها، این بار کردی ...

انگلیسا روس هرگز باز از این کشور نگرود

گر بپنداری که برگردد از اینجا برنگردد

مقصدش این بوده در دریای عمان راه یابد

روی از این مقصد نتابد تا بدریا در نگرود ...

در فلات پساك ایران کینه را تخمی فشاندی

کز بر آن خالی این هامون پهناور نگرود ...

نا تمام

فعالیت شرکت ملی نفت ایران در زمینه اکتشاف و تولید

نفت در خارج از حوزه قرار دارد

تاریخچه :

برای نخستین بار در سال ۱۳۰۸ از طرف دولت ایران چند نفر زمین شناس خارجی (فرانسوی) در شرق بابلسر برای اکتشاف نفت دست بکار شدند و پس از دو سال بدون اخذ نتیجه ایران را ترک گفتند سپس در اطراف قم و سمنان نیز اقداماتی بعمل آمد ولی به نتیجه نرسید. آن گاه در سال ۱۳۲۷ که شرکت سهامی نفت ایران تشکیل گردید عملیات اکتشافی توسط کارشناسان داخلی و خارجی شرکت سهامی نفت ایران نیز آغاز گردید.

از ۱۳۳۷ تا حال حاضر :

از بیست سال پیش تا کنون سازمان اکتشاف و استخراج نفت که از سازمانهای تابع شرکت ملی نفت ایران میباشد در قسمت‌هایی که در حوزه قرارداد کنسرسيوم نمیباشد در اکتشاف و استخراج نفت شروع به عملیات کرده است. مساحتی که مورد عملیات سازمان قرار گرفته در حدود ۲۵۴ هزار کیلومتر مربع میباشد. عملیات سازمان عبارت از زمین شناسی بطور دقیق و عمومی بوده است و در نتیجه عملیات فوق برای اولین بار نقشه زمین شناسی کلیه نقاط ایران در سال ۱۳۳۵ تهیه و در معرض استفاده عموم قرار گرفته است و در عین حال از تمام ایران عکسهائی به مقیاس ۲۰ هزارم تا ۶۰ هزارم تهیه شده است. بدیهی است که عکسبرداری و تهیه نقشه از سراسر کشور مواجه با اشکالات فراوان بوده ولی خوشبختانه کارکنان سازمان بر تمام این مشکلات فایز آمده و عکسهای لازم را تهیه و ترسیم کرده اند.

علاوه بر عملیات نامبرده که مربوط به وضع سطح اراضی بوده یکرشته عملیات ژئوفیزیکی در خشکی و دریا نیز انجام داده شده است. عملیات ژئوفیزیکی عبارت از تحقیقاتی است که درباره تشخیص طبقات زیرزمینی انجام میگردد و مسائل برداشتهای مغناطیسی - ثقل سنجی و لرزه نگاری میشود. این عملیات در مسافتی قریب ده هزار کیلومتر مربع در گرگان - مازندران - دشت مغان - سرخس - ساوه - سمنان - سیاه کوه - دریای نمک - کرمانشاه - نفت شاه و غیره اجراء شده است.

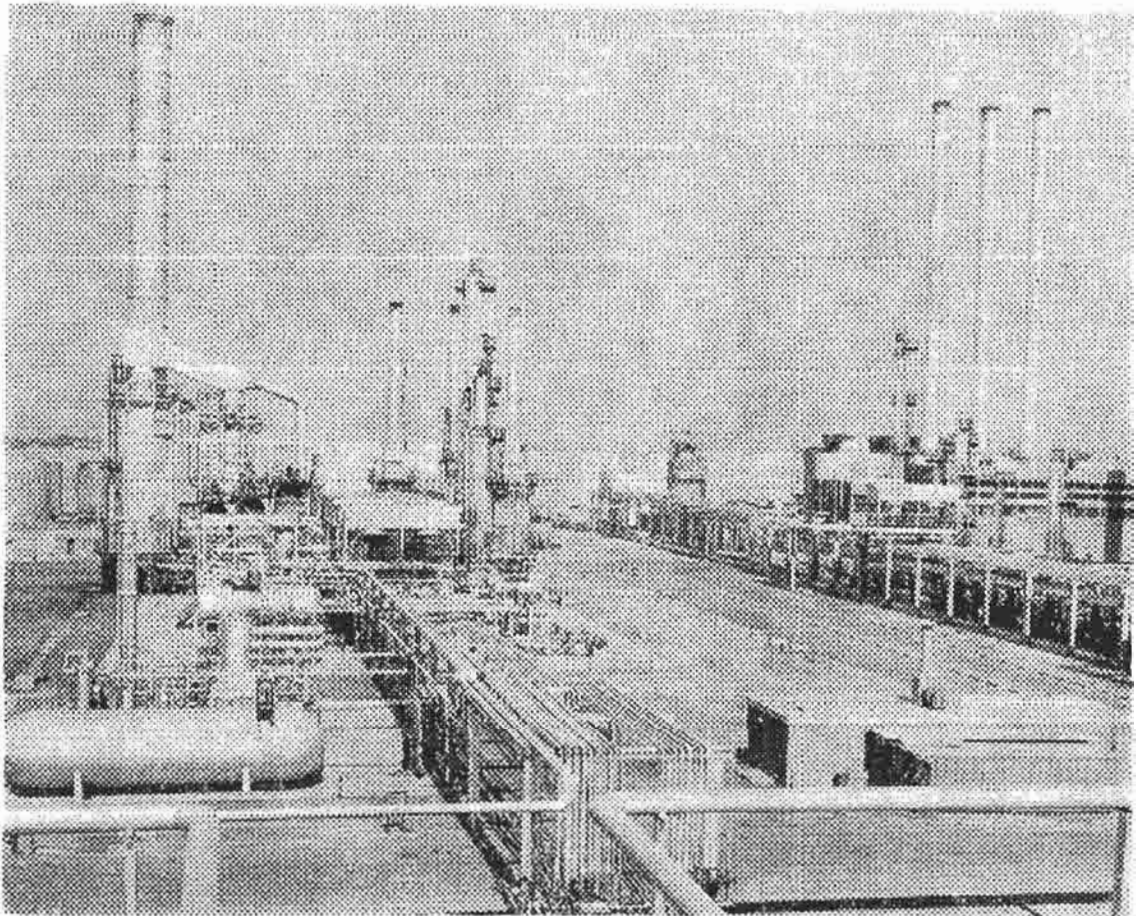
این عملیات در قسمت خشکی جریان یافته و تکمیل شده است و گذشته از عملیات خشکی در بحر خزر و قسمتی از خلیج فارس نیز اقدامات ژئوفیزیکی انجام گرفته است. نکته جالب توجه اینکه با اقداماتی که در مورد تربیت کارشناس داخلی انجام گرفته تقریباً تمام عملیات اکتشاف و استخراج توسط کارشناسان ایرانی انجام مییابد.

نقشه برداری :

بمنظور اینکه برداشتهای زمین شناسی و ژئوفیزیکی با هم تلفیق شود و نقطه‌ای که برای حفر چاه در نظر گرفته میشود دارای دقت کافی باشد يك واحد نقشه برداری در سازمان

اکتشاف و استخراج تأسیس گردید . واحد نقشه برداری موفق شد در حدود ۲۲۰ هزار کیلو متر مربع را نقشه برداری کند و کلیه این نقشه‌ها در اختیار سازمان جغرافیایی کشور گذاشته شده است و باین ترتیب شرکت ملی نفت ایران توانسته است به تدوین و تنظیم جغرافیای کشور کمک مؤثری انجام دهد .

علاوه بر واحد نقشه برداری سازمان اکتشاف و استخراج دارای آزمایشگاههای متعدد زمین شناسی میباشد در این آزمایشگاهها نمونه‌هایی که توسط زمین شناسان در عملیات صحرایی جمع آوری شده یا نمونه‌هایی که از چاههای حفاری شده بدست می‌آید مطالعه میگردد . در مدت این بیست سال (از ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۷) بیش از صد هزار نمونه در این آزمایشگاهها مورد مطالعه قرار گرفته است . در حال حاضر آزمایشگاههای شرکت ملی نفت ایران بواسطه دارا بودن وسایل کافی مجهزترین آزمایشگاه خاورمیانه میباشد .



نمایی از تاسیسات پالایشگاه طهران

عملیات حفاری :

زمین شناسی و نقشه برداری مقدمات لازمی برای انجام عملیات حفاری میباشد . سازمان اکتشاف و استخراج پس از انجام مقدمات نامبرده شروع به حفاری کرد اولین چاهی که شرکت ملی نفت ایران حفاری کرد چاه موسوم به البرز در اطراف قم بود که در سال ۱۳۳۰

شروع شد انتخاب این محل برای آن بود که اگر در آنجا نفتی بدست می‌آمد این قسمت از مملکت از نفت جنوب بی نیاز میشد در هر حال عملیات حفاری در این محل با فوریت آغاز گردید و چندین دستگاه حفاری خریداری گردید و توسط يك مقاطعه کار بکار انداخته شد. علاوه بر چاه البرز قم شرکت ملی نفت ایران در ظرف مدت این بیست سال - (از ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۷) برای بدست آوردن نفت و گاز در حدود ۵۵ حلقه چاه در آذربایجان (دشت مغان) در شمال در ناحیه مرکزی و شمال شرقی حفاری کرده است از این ۵۵ حلقه چاه ۱۴ چاه گاز و نفت قابل استفاده است و از آن بهره برداری میشود و نیز ۲۲ حلقه چاه نسبتاً کم عمق در مازندران و گیلان و ناحیه مرکزی حفر شده است.

سریعترین چاه در چند ماه پیش در نفت شاه در مدت ۲۸ روز حفاری شد عمق این چاه ۳۰۶۰۷ پا میباشد. اما عمیقترین چاه در ناحیه گرگان بعمق ۱۵۶۱۴ پا سال گذشته حفر گردید این چاه عمیقترین چاه در خاور میانه است.

تعداد دستگاههای حفاری شرکت ملی نفت ایران در حال حاضر بشرح زیر است:

برای حفاری خیلی عمیق تا حدود ۲۰ هزار پا یک دستگاه

برای حفاری عمیق تا حدود ۱۵ هزار پا دو دستگاه

برای حفاری عمیق تا حدود ۱۰ هزار پا یک دستگاه

برای حفاری تا حدود ۵ هزار پا یک دستگاه

از این دستگاه سبک برای ترسیم چاهها استفاده میشود.

در ظرف مدت بیست سال گذشته شرکت ملی نفت در دشت مغان و ناحیه مرکزی و شمال

و شمال غربی ۵۵ حلقه چاه نفت و گاز حفر کرده است و تقریباً نتیجه حفاری ۲۵ درصد از

این ۵۵ حلقه چاه ثبت بوده است و گاز و نفت و یا هم گاز و هم نفت از آن چاهها بدست

آمده است.

خدمات مهندسی نفت:

مهندسی نفت علاوه بر اکتشاف و استخراج نفت و گاز ناچار برای انجام کارهای مورد

نظر راهها را تسطیح و هموار میکنند و از این طریق نیز بسود کشور خدماتی انجام میدهند و راههای

فرعی را به شبکه راههای اصلی اتصال میدهند و تاکنون در حدود هزار کیلومتر راه در نواحی

مختلف کشور ساخته اند که مورد استفاده عموم میباشد. نتیجه فعالیتها و خدمات مهندسی در

ظرف بیست سال (از ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۷) بطور اختصار بقرار زیر است.

۱- میدان نفت البرز:

ذخیره این میدان در حدود ۳۵ میلیون بشکه نفت برآورد شده است اگرچه مختصری

از آن از بین رفته ولی آنچه استخراج شده و بفروش رفته یکصد و سی میلیون تومان برای

شرکت ملی نفت ایران درآمد داشته است. طبق آزمایشهای چندماهه اخیر ممکن است روزی

۵۰۰ بشکه نفت از این مخزن استخراج شود.

۲- میدان گاز سراچه :

ذخیره گاز این میدان در حدود نیم مترمیلیون پای مکعب (۱۴ بلیون مترمکعب) پیش بینی شده است که ۱۵ میلیون بشکه نفت سبک با آن همراه است .

۳- میدان گاز تنگه بیجار :

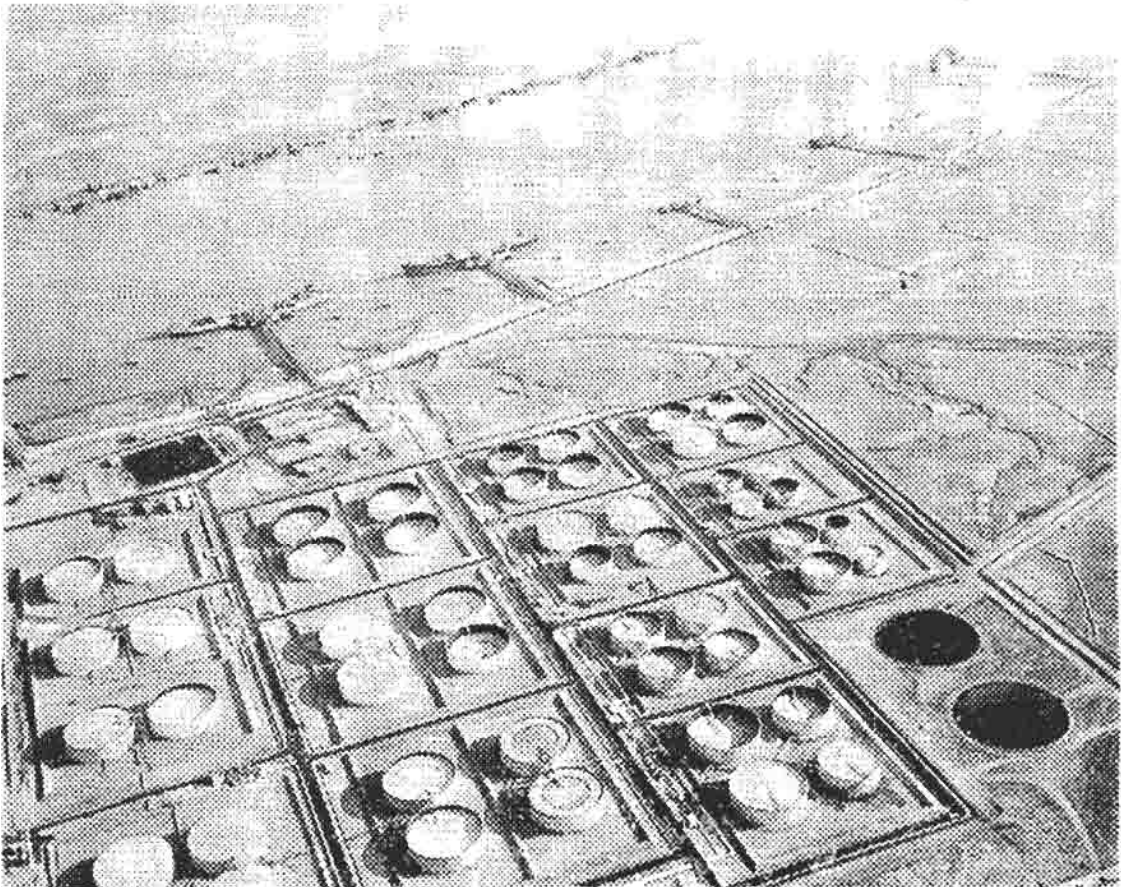
ذخیره این میدان در حدود ۳ مترمیلیون پای مکعب (معادل ۸۵ بلیون مترمکعب) میباشد که مقداری نفت سبک و مقداری گوگرد همراه دارد .

۴- توسعه میدان نفتی نفت شاه :

این میدان یکی از قدیمی ترین میدانهای نفتی ایران است . مخزن آن میان ایران و عراق مشترک است و سالهاست که از نیمی از این مخزن خوراک پالایشگاه کرمانشاه و نفت شاه تأمین میشود پس از عملی شدن صنعت در ایران این ناحیه بطور ملی بشرکت ملی نفت ایران واگذار گردید و از آن تاریخ مستقلاً توسط شرکت ملی نفت ایران اداره میشود .

۵- میدان گاز خانگیران سرخس :

ذخیره این میدان در حدود ۱۸ مترمیلیون پای مکعب (معادل ۵۰۰ بلیون پای مکعب) است و یکی از بزرگترین میدانهای گاز جهان بشمار میآید .



منظره هوایی مخازن نفتی و اسکله های بارگیری
بندر ماهشهر

ارزش ذخیره‌های فوق بر مبنای حداقل قیمت بیش از سی هزار بیلیون تومان برآورد شده است که نسبتاً رقم بسیار بزرگی میباشد .

آمار کادر اکتشاف و استخراج :

در سال ۱۳۳۷ یعنی ده سال پیش تعداد ۱۵۹ کارشناس و کارمند ایرانی و خارجی در سازمان اکتشاف و استخراج مشغول کار بوده‌اند ولی اکنون تعداد کارشناسان خارجی به شش نفر تقلیل یافته که آنها هم فقط سمت مشاورت دارند. چون در سالهای اخیر شرکت ملی نفت ایران با اعزام دانش آموزان بخارج و تربیت کارشناسان در داخل کشور توانسته است تمام کارهای اکتشاف و استخراج نفت را بدست کارشناسان آزموده ایرانی اداره کند و از کارشناسان خارجی بطور کلی بی‌نیاز گردد .

این بود خلاصه مختصری از عملیات اکتشاف و استخراج نفت در خارج حوزه قرار داد که مستقلاً توسط شرکت ملی نفت ایران انجام یافته است .

مجله یغما - هر ایرانی به سهم خود از اقداماتی که در گسترش صنعت نفت در هر نقطه‌ای از کشور می‌شود باید سپاس گزار باشد . چند سال پیش جناب دکتر اقبال مؤدبه دادند که در منطقه کویر مرکزی ایران نیز در اکتشاف و استخراج نفت اقدام خواهد شد . امید است این وعده به انجام این اقدام به نتیجه پیوندد مگر هم ولایتی‌های یغما نیز در برابر رنج و کوشش و کار از این خوان نعمت بهره‌ای برند ، و آن ولایت دور افتاده محصور در کویر ، آبادی یابد ان شاء الله .

دهرت

دلّم را بانیازی آشنا کن

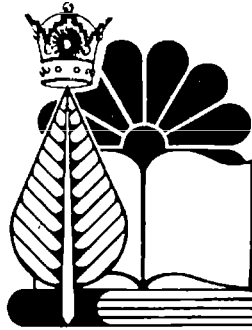
غبارش را به عشقی مبتلا کن

نا - نا

خداوندا مرا از من رها کن

تن فرسوده‌ام را خاک ره ساز

برای کتابخوانان و کتابجویان :



امشارات بنیاد فرهنگ ایران

سمک عیار

تألیف

فرامرزن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی

با مقدمه و تصحیح

پرویز ناتل خانلری

سمک عیار داستانی است عامیانه ، نظیر داستان‌هایی که سابقاً در قهوه‌خانه‌ها و ساباط‌ها و در شب نشینی‌ها نقل می‌کرده‌اند مانند: اسکندر نامه، و رستم نامه، و شیرویه، و حسین کرد و امیر ارسلان و جز این‌ها.

پهلوان داستان خورشید شاه پسر مرزبان شاه است که پدرش پادشاه حلب و شامات و ایران و توران است و مادرش دختر پادشاه عراق . این شاهزاده با پیش آمدی شکفت عاشق «مه پری» نام دختر پادشاه چین میشود و برای دست یافتن به معشوقه بدان کشور می‌رود و گرفتاری‌های گوناگون پیدا می‌کند و به رنج‌ها و سختی‌ها درمی‌افتد ، و به ناگزیر رزم‌ها می‌کند و سال‌ها دران کشور می‌ماند ...

از جمله یاران وی عیاری است به نام «سمک»، که خورشیدشاه از وی پناه و یاری می‌جوید. و چنانکه شیوه و روش عیاران است، سمک در مراحل گوناگون خورشیدشاه رامدها میرساند و یاری‌ها می‌کند ، و از این گونه مطالب که شیرین و گیرنده است و طبع گرایش پیدا می‌کند که باشتاب کتاب را به پایان برد.

مصنف کتاب کاملاً معلوم نیست زیرا داستان‌هایی بدین نمط در طی قرن‌ها و روزگارها چندان شاخ و برگ می‌یابد که نمیتوان گفت مصنف تنها یکی است اما جمع‌کننده نسخه حاضر فرامرزن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی شناخته شده و این فرامرز مصنف اصلی را صدقه ابن ابوالقاسم معرفی کرده و مکرر بر مکرر راوی داستان باین گونه عبارات یاد شده: خداوند حدیث- ابن ابوالقاسم- مؤلف اخبار- خداوند حدیث و راوی قصه- مؤلف اخبار و راوی احوال- راوی اخبار ...

تصور شده است که ریشه بعضی از داستانهای کتاب به روزگاران پیش از اسلام می‌پیوندد و نیز در کتاب تاریخ سیستان به وجود دو فرقه به نام‌های «سمکی» و «صدقی» اشاره شده، و اگر در این مورد تحقیقی بیش شود شاید مأخذی دقیق تر بتوان یافت و این همه نکاتی است که مصحح دقیق دانشمند در مقدمه به اجمال یاد کرده و مزده داده است تحقیقات خود را کاملتر و مفصلتر در پایان جلد سوم باز نماید.

* * *

آنچه بیشتر مورد عنایت و توجه است انشاء ساده و روان و بی‌تکلف و بلیغ و بدیع و شیوا و خوش ترکیب و لطیف و نمکین کتاب است و از این جهات می‌توان این تألیف را در ردیف بهترین آثار ادبی قرن ششم و هفتم بشمار آورد. ترکیبات نادرست و نامأنوس در این کتاب نیست. جمله‌ها با کوتاهی و فشردگی چندان گویاست که در دیگر آثار ادبی همانندش را کمتر می‌توان یافت. در توصیف بزم و رزم و پهلوانان و طلوع و غروب و جز اینها استعارات و اصطلاحات و امثال و عباراتی شاعرانه بکار می‌برد که با تأمل باید نگریست.

در ضمن مطالعه‌ای باجمال، بعضی نمونه‌ها از لغات و امثال و اوصاف و قواعد زبان، و جمله‌هایی برگزیده یادداشت شد که این نمونه‌ها را نمیتوان نادیده انگاشت و سزاوار دانست در این جا نقل کند، اما خواننده لذتی تمام آن گاه خواهد یافت که خود کتاب را بجوید و با فرصت و دقت مطالعه فرماید. اینک نمونه‌ها:

۱- لغات و اصطلاحات

جوشنی ناخنکی: «و از بالای آن زرهی داودی کردار در بر کرد و جوشنی ناخنکی در پوشید.» (۲۵۵)

دودانگ از شب: «تا مقدار دودانگ از شب تیره انجام در گذشت.» (۴۳۳-۴۴۴)
در باقی کردن: به وقت دیگر محول ساختن- فعلاً و گذاشتن «و این جنگ در باقی کنیم تا خلقی هلاک نشوند (۱۴۴) - شراب خوردن در باقی کن تا آن روز که این کارها روشن شود (۱۸۰) - من توبه از این کار بکردم و عیاری و شب‌روی در باقی کردم و نتوانم توبه شکستن» (۳۴۴).

در بعضی از فرهنگ‌ها «در باقی کردن» را به انجام رساندن و تمام کردن معنی کرده‌اند و ظاهراً اشتباه است.

گداخته شدن: حل شدن «... تا دارو در قدح شراب گداخته شد.» (۱۹۷)

گرما گرم : بسیار گرم، «... راه تو دور است و گرما گرم است و سرای من نزدیک است.» (۲۲۴)

تنگ شب: غروب آفتاب. نزدیک شب و هر جای می گشت تا تنگ شب در رسید. (۲۳۰) (۱۲).

شکیل: پابنداسب «... واسبان راشکیل بر نهادند.» (۲۳۰). - شکال هم بدین معنی است
کاری گری: فن، صنعت. کار گری «... و خدمت عیاران و جوان مردان می کنم و کاریگری کنم آن برای نام می کنم.» (۲۹۷)

گواب: چاله آب، محلی که آب جمع شود. مرکب از دو کلمه «گوه» و «آب»، «... تا شیر برسد به آبی فراوان - شیر خود را در آن گواب انداخت.» (۳۱۶)
جفت: غلاف شمشیر. «... و تیغ های الماس رنگ از جفت جدا کردند.» (۵۲۷) و صفحات دیگر)

شیو: شیب، نشیب. «و در آن حال که از قلعه به شیو می آمد.» (۳۳۵)
شطارت: بی باکی، خیانت. مبارز طلبیدن. «گفت ای فرومایه این چه شطارت است که می کنی؟» (۳۵۲) و صفحات دیگر. [- شطارة] اصف بالدعاء والخیائة. (المنجد)
تعلیم افکنندن: یاد دادن، آموختن «سمک اورا به بند و تعلیم افکنده بود.» (۴۵۹)
گفتاره: گفت و گوی سخت میان دو نفر - ستیزه. «و هیچ عداوت و گفتاره میان نبود.» (۴۹۹) ... گفت مرا با سمک و جماعت عیاران که با هم بودیم گفتاره ای افتاد. (۵۰۶)
ناچار گفتاره بودی. (۱۷۶)

گوشت آبه: آبگوشت. «مهر و به گفت ای زن برخیز و گوشت آبه به خوردوی ده.» (۸۵)
شادی خواری: به سلامتی یک دیگر ساغر زدن. «یک روز شراب می خوردم شادی تو باز خوردی ام.» (۳۲۷) و دیگر چهار صدمرد عیار پیشه و جوانان چالاک شادی وی خوردند و به خدمت وی رفتند. ای مادر، من نیز شادی وی خوردم ام. به خدمت وی خواهم رفتن. (۴۰۸)
سهمیلن: به بیم اندر اوقات دان.

آدمی گری: انسانیت. «روح افزا عورت پوشیده به استقبال پهلوان بیرون آمد و سلام داد و مراعات نمود و شاهزاده را نیز بدید و به هر چه بهتر آدمی گری کرده در خانه در آورد.» (۴۶).

غمخوارگی: غمخواری. «بر من شفقت نمای و غمخوارگی کن.» (۸۶)
در سپردن: لودادن: «زرنند جراح سوگند خورد به یزدان دادار کرد گار که سر تو نگاه دارم و در نسیارم و نیازم.» (۸۶) ... سمک گفت اگر سوگند خوری که راز من آشکارا نکنی و مرا در نسیاری. (۳۰۷) ... طرمشه بدفعلی به جای آورد که از نامرد هرگز مردی نیاید و سوگند به دروغ کرد و ما را در سپرد.» (۳۰۴)

مجهول زاده: حرام زاده، بی پدر. «... مه پری دختر شاه است و تو مجهول زاده ای اورا به تونده که ترا پدر پیدا نیست.» (۱۸۳)

بودیت: بودید (به لهجه اصیل کهن) «ای پهلوانان به چه بازمانده بودیت.» (۱۳۹)
دیگ: دی. روز گذشته. «کجا شد کوهیار که دیگ روز با من نبرد آزمود؟» (۵۰۶)

ناداشت: عیار، گدا، بی نوا، پریشان، ذلیل، مجهول، شپرو، دزد، بی شرم، اوباش... «این کار در جهان کس نکرد و نکند مگر سمک ناداشت کرده است.» (۲۳۸) و

مردی ناداشت و عیار پیشه‌ام . (۲۹۷) . گفتند او مردی ناداشت است . درپسی افتاده است . (۳۸۵) . در سالی سه هزار دینار به من رسد، و به نام ناداشتان . (۴۱۶) ارمنشاه گفت این حرامزاده تا در خدمت ما بودی دزدی و ناداشتی کردی و شب روی و قتالی . (۴۲۹) . عقل من کجا بود که دختر پادشاهی بردستی ناداشتی دادم؟ (۴۳۹) سمک ناداشت کیست . . (۴۴۸) از بهر قومی دزدان و ناداشتان . (۵۲۲) . با این کار چه سازیم از دست این قوم ناداشت او باش . (۵۳۹)

دست بانه : دستکش چرمی برای نگاه داری مرغ شکاری بردست ، « از بهر شکار بازان و شاهین و چرخ و یوز و سگ و آنچه بدین ماند بسیارداشتی بفرمود تا همه بیرون بردند و شاهزاده از بازخانه انگشت بانه و دست بانه خواست . (۱۰)

خوارش کردن : تیمار کردن ، قشو کردن ، « و اسب را خوارش کرد . (۱۲

دستارچه : حوله . « و به دستارچها ، دستها پاک کردند . (۶۴۰)

واشگونه : بازگونه « و کارمارا واشگونه افتاد . (۵۵۷)

درق : سپر . « و درق‌ها در سر کشیدند . (۵۲۷ و مکرر) . در عربی «درق» جمع «درقه» است . (الدرقة) الترس من جلودلیس فیه خشب و لاقب . ج درق .

نمونه‌ای از امثال^۱

چون آب آمد ترشی از سر که رفت : « این بازار ایشان تا کنون گرم بوده که من نیامده بودم . (۶۴۰)

در جوال زرشده بود : « عیلاق خود در جوال زرشده بود بفرمود تا ایشان رادر گذرانند » (۵۹۴) یعنی قبلا رشوت ستانده بود و گفت جواز عبور بدهند .

نه خمیر و نه فطیر : « سمک عیار گفت ای پهلوان نه پادشاهی و نه امیری است که او را دربند داریم . عاجزی است . از مردان چنین ، هیچ کار بر نیاید . رهاکن تا برود . نه خمیر و نه فطیر ، از هزار مرد چنین ، هیچ کار بر نیاید . (۵۶۱) یعنی هیچ‌گونه ارزشی ندارد ، دیگری بپزم که دود آن آتش با آسمان رود : « و دیگر دیگی از بهر خورشید شاه و مه‌پری می‌پزم که دود آن آتش به آسمان رسد . (۳۶۸)

هر بار سبوی از آب درست نیاید : « اکنون در کار بیدار و هشیار باش که هر بار سبوی از آب درست نیاید و در این معنی دو بیت گفته‌اند :

صدبار بگفتم ای نگار خوش خوی	سنگ است لب جوی ، نکه دار سبوی
بسیار سبویی که بر نداز لب جوی	گریان آید ز جوی و بشکسته سبوی

(۳۷۹) و این رباعی بی‌عیب نیست .

بادنجان تخمه را آفت نرسد . نظیر : بادنجان بد آفت ندارد . . . سمک بخندید و گفت مترس که او را رنجی نرسد که بادنجان تخمه را آفت نرسد . (۲۱۷)

نان در نمک زدن : هم نمک شدن ، حق نان و نمک . « ساعتی به سرای من آی و بنشین و بیاسای تا آشنا گردیم و نان در نمک زنیم . (۲۲۴)

چون پیشه از شیر خالی باشد سیاه گوش هر چه خواهد کند . « اشتم کنان

۱- این امثال در کتاب «امثال و حکم» مرحوم دهخدا نیامده .

و نمره زنان آواز داد و گفت ای خورشید شاه ، مردان را خفته می گیرید ؟ شیر خفته را رو باده عاجز تواند کرد . در میدان فرست هر که مردانه تر و عیارتر ، تادست برد مردان ببینند و بدانند که میدان داری چگونه می باید کرد و مبارزان چون باشند ؟ لابد چون بیشه از شیر خالی باشد سیاه گوش هر چه خواهد کند . « (۲۳۴)

هم به کیسه وهم به دست وهم پای : هم پول به رشوت دادن وهم دستیاری و پادوی کردن . « از قضا شحنه با ایشان نیکو بودی که شحنه را خدمت بسیار کردند هم به کیسه وهم به دست وهم پای . « (۲۵۲)

تو خرما می خور و خر می میران : تو به کار خود مشغول باش و فضولی مکن . « سمک عیار گفت بر تو پرسیدن نیست که جوان مردان از احوال کس نپرسند مگر خود بگویند و از بهر آن می گویم که مپرس که ترا دل در کاری دارد . تو خرما می خور و خر می ران ، این همه تر است . ترا زرمی باید یا جایگاه زرمی خواهی . « (۸۷)

زن بور خانه نشاید آشوفتن : برای کاری کوچک دشمن قوی را تحریک نباید کردن . « وزیر گفت چون می بینی که کوچک کاری نیست و زنبور خانه نشاید آشوفتن . « (۹۴)

اوصاف

وصف زن : « سروی دید روان ، روئی دید چون ماه شب چهارده ، بالائی چون سرو ، و کیسوئی چون کمند سیاه ، خندیدنی چون صبح ، خرامیدنی چون کبک ، جلوه کردنی چون طاوس ، اشکمی چون آرد که ده بار به حریر ببیزی و به روغن بسرشی ، و زرخدانی سیمین ، دهانی چنانکه چون سخن گفتی فهم نتوانستی کردن که سخن می گوید . بینی چون تیغ درم ، چشمی چون چشم گور ، گردنی چون گردن غزالان ، دندانی چون در ، جبهه ای چون تخته سیم ، عارضی چون گل ، درحسن چنان تمام بود که اگر زاهدی او را بدیدی زهد در باقی کردی ، و اگر صوفی او را بدیدی طاعت صوفی خود را در باقی کردی ، و اگر باد در زلف او وزیدی بوی عطر جهان بگرفتی .

تتاهی سکون الحسن فی حرکاتها
فلیس لراء وجهها لم یمت عذره « (۶۲۲)

وصف بامدادان : « تا آن ساعت که شب دیر انجام به پایان رسید و لشکر شب از پیش روز منهزم گشت . خسرو ملک سراز در ریچۀ سما بر آورد و دیدار از کهسار بنمود و تیرگی و بخار از روی عالم بزود . روی زمین از هوا پیدا گشت . آتش خورشید زبانه زد . . « (۲۵۶) - چون از گردش کردن مهر سیمین در طشت زرین افتاد عمود صبح بر افراخته شد ، مهر تابان سر از گریبان مشرق بر آورد . سپاه روز به عالم درآمد و خیل شب منهزم شد . « (۱۶۸)

(و نیز رجوع شود به صفحات ۱۶۸-۳۸۶-۱۵۹)

صفت عیار : « مردم عیار پیشه باید که عیاری دانند ، و جوانمرد باشند ، و به شب روی دست دارند ؛ و عیار باید در حیلت استاد بود ، و بسیار چاره باشد ، و نکته گوی باشد ، و حاضر جواب . سخن نرم گوید ، پاسخ هر کس تواند دادن و درنماند ، و دیده نادیده کند و عیب کسان نگوید ، و زبان نگاه دارد و کم گوید ... « (۵۲۶)

سو گند: «... هر سه سو گند خوردند که به یزدان داداروبه نورو ناروبه قدح مردان
واصل پاکان و نیکان که با هم یارباشیم...» (۳۲۷ و نیز ۴۰۳)

وصف پهلوانی سهمناک: «ازین، زشتی، بدطبعی، ناشسته روئی، بد صورتی،
دیوشکلی، سیاه دیداری، بلوچی (?) بد فعلی...» (۳۵۲- و نیز رجوع فرمایند به صفحه
۱۶۰-۳۸۷)

وصف بیابان: «بیابانی در پیش ایشان آمد که پنداشتی که هرگز آدمی را در آن راه
نبوده است، بی آب و خاشاک، زمینی ساده، نرم، و جایگاهی گرم، جایگاه دیوان و غولان
سهمناک...» (۳۰)

وصف اسب: «براسبی ابرش نشسته: خرد گوش، زرافه گردن، گوهر دیده، کشتی
نهاد، دریا گذار، باد رفتار، خوش عنان، کش خرام، برق حذر، رعد قدر...» (۶۰۲)
براسبی سمنند سوارگشته: اسبی شیر قوت، پلنگ همت، گورسین، گوزن ساق، رنگ پوز
پیل گام، درازدم... خروشنده، جوشنده، شتابنده، جهنده...» (۶۰۳)

وصف شب: «تالشک شب در رسید و سپاه روز منهزم شد؛ وحسام شب افراشته شد؛
و تیغ روز در غلاف رفت، و خورشید فلک سر به دریای اخضر فرو نهاد و جمشید شب علم عباسیان
بر پای کرد؛ جهان تاریکی گرفت؛ و عالم چو قیر و قطران شد و از چشم بینندگان پنهان
گشت...» (۴۱۸)

وصف جمازه: «جمازه ای راه رو؛ کوه کوهان؛ آکنده ران؛ سرخ موی؛ بلند
بالا، جاسوس رگ؛ گرم تک؛ آهیخته چین (?)؛ فراخ چشم؛ راه دان؛ کم خوار؛ بسیار
رو...» (۱۷۲) - جمازه ای کوه کوهان؛ آهوزانو؛ بادرفتار؛ پیل آسائی قوی عیقل؛ تازی
نژاد چنانکه شاعر میگوید:

هایلهیونی تیزدو؛ اندک خورو بسیارو از آهوان برده گرو در پویه و در تاختن، (۶۱۱)
آرایش زفان: «روح افزا پاره ای حنا بردست و پاش نهاد و موش را شانه کرد و
بیافت؛ و وسمه و سرمه و نیله و سفیده و سرخی و خال و الف آنچه خاتونان را بکار آید او را
بدان نوع برار است؛ و مقنعه و قباچه و قصب چه و سربند طلا بر وی مهیا کرد...» (۴۹)

بقیه یادداشت‌ها در شماره بعد خواهد بود که در این نمونه‌ها گذشتن.
از آن که من به تأمل در او گرفتارم هزار حیف بر آن کس که بگذرد غافل
این دو نکته را در اینجا باید یاد کرد که بهای کتاب بیست تومان تعیین شده و بسیار
ارزان است و دیگر این که از سه جلد، جلد اول آن از این چاپ منتشر شده است.

یادگار سخنپیار

از انتشارات کتاب فروشی تأیید - اصفهان

در مرگ مرحوم مسرور رحمة الله علیه در انجمن ادبی ایران و امریکا آقای دکتر محمد سیاسی از شاعران استاد اصفهان سخنرانی عمیق و مؤثر کرد. متن این سخنرانی را با اشعاری از مسرور و قطعاتی دیگر از ادبای اصفهان کتاب فروشی تأیید اصفهان با قلمی و تجلیدی و چاپی مرغوب بچاپ رسانده که حق شناسی اصفهانیان عزیز را نمونه‌ای است از شاعر خودشان. بهای کتاب یکصد ریال تعیین شده ظاهراً بی این که منظور فواید مادی باشد.

هنگام مطالعه قطعه استاد همایی و تاریخی که ساخته بودند، ناگهان وبی کمترین توجهی خاص، ماده تاریخی بنظر آمد، برای این که شکلی بیابد بیتی چند نیز به ارتجال گفته شد. این است آن ماده تاریخ:

استاد هنرور زمان رفت	مسرور عزیز از جهان رفت
در نامه نغز ارمغان، رفت	آن صاحب نظم و نثر شیوا
می کرد به شهر اصفهان، رفت	آن با ادبی که وصف تبریز
بنهاد اساس داستان، رفت	شخصی که ز ده نفر قزل باش،
در بزم طرب دمیدجان، رفت	مردی که ز نغمه های شیرین
آن شمع ز جمع دوستان رفت	چون شمع به جمع دوستان بود
آن سرو سهی ز بوستان رفت	چون سرو سهی به بوستان بود
از رادی و مردمی نشان رفت	از رادی و مردمی نشان بود
ور خود به سرای جاودان رفت	جاوید بود به دهر نامش
سیار سخن ازین و آن رفت	تاریخ وفات او چو جستند
«مسرور عزیز از جهان رفت»	ناگاه یکی ز دوستان گفت:

۱۳۴۷

نکته‌ای که باید یاد کرد و تکرار هم کرد این است که مرحوم بهار قطعه «دعوی چه کنی داعیه داران همه رفتند» را در مرگ مرحوم عارف قزوینی ساخته نه در رثاء علامه قزوینی. نکته دیگر هم بد نیست یاد شود: در حدود چهل سال پیش که با مرحوم مسرور آمد و شدی دائمی بود ریاعیی بنامش ساختم:

از خرمی و نشاط و شادی دورست	در دهر به هر که بنگری رنجور است
آن هم نه خودش، تخلص مسرور است	مسرور در این جهان یکی را دیدم
آن هم آسوده اش تخلص بود	بعدها در کتاب امثال و حکم دهخدا به این بیت برخوردم:
	یک تن آسوده در جهان دیدم

که چون تواردی است عجیب، و مضمون یکی است رباعی را از دیوان خود ستردم، و بحمد الله اکنون دیگر دیوانی نیست.

دیوان هوشیار

چاپ افست به خط شاعر - بها پانزده تومان

مجموعه‌ای است از اشعار علی‌نقی هوشیار (دبیر مخصوص) در حدود ۳۵۰۰ بیت .
مزایائی که این مجموعه دارد :

- ۱- قطع آن جیبی است که می‌توان همه جا با خود برد .
 - ۲- ابیاتی به زبان کردی نیز دارد که هموطنان عزیز کرد را خوش آیند است .
 - ۳- به خط زیبای خود شاعر است که یادگاری ارجمند برای اهل ادب و دوستان آن جناب است .
 - ۴- تاریخ سرودن هر قطعه که به ترتیب تعیین شده وقایعی را بخاطر می‌آورد .
- باری ، کتابی است که ادبا و شعرا باید در کتابخانه خود داشته باشند . بهای آن ارزان است (پانزده تومان) و اگر مشترکین و خوانندگان مجله بخواهند از استاد هوشیار تخفیف می‌گیریم ، یازده تومان به وسیله بانك صادرات بفرستند تا با پست سفارشی کتاب فرستاده شود .
- در جشن بیستمین سال مجله یغما جناب هوشیار از ادب پروری و شاکردنوازی قطعه‌ای ساخته‌اند که از شرمندگی چاپ نشد ، در این کتاب آن قطعه را درج کرده‌اند و سخت گله کرده‌اند و حق دارند . اکنون آن قطعه در صفحه مقابل طبع می‌شود که نمونه‌ای از دیوان هوشیار نیز باشد .

مجله دانشگاه پهلوی (شماره ۱)

این مجله را از انتشارات مفید و متین وارجمند این عصر باید شمرد . این شماره پس از مقدمه آقای امیراسدالله علم رئیس هیئت امنا دانشگاه و وزیر دربار شاهنشاهی ؛ متضمن مقالاتی با مغز از: دکتر نهاوندی- دکتر فرهنگ مهر- دکتر فرخ سعیدی- دکتر خوب نظر- دکتر عجمی - مسعود فرزاد است ، و نیز قطعاتی نغز از:

مسعود فرخ - فریدون توللی - دکتر نورانی وصال و مسعود فرزاد .
صفحه اول این شماره (جلد) در شماره خرداد مجله یغما عیناً گراور شده و خوانندگان توجه فرموده‌اند که شعار دانشگاه پهلوی خرد - کوشش است .
به آقای دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه پهلوی ایجاد چنین دفترتری را که موجب استواری ادب و فرهنگ اصیل و قویم ایران است باید تبریک گفت و می‌گوئیم .

مسلمانان در آزادی هندوستان

ترجمه و تألیف سید علی خامنه - مؤسسه انتشارات آسیا

در ۳۰۶ صفحه به قطع وزیری- مصور- بها پانزده تومان

این اثر نفیس ترجمه از عربی است ولی نویسنده خود نکاتی دیگر بدان افزوده است . در ضمن مطالب تحقیقی، عداوت انگلیس‌ها با اسلام و مسلمانان هند، و اختلاف‌هندوها و مسلمانان، و عقاید پیشوایان این هر دو گروه، و ایجاد پاکستان، و نکاتی دیگر توضیح شده است. کتابی آموزنده وارجمند است و خط و کاغذ و تجلید کتاب نیز بسیار خوب است.

جیسا سخن دان نام آدرا
تو در نشرینمای گوهرشان
بیار استی طرفه جشی ترگ
همان دبزرگان ایران زمین
صخرش مخف بود اما چه سود
ز فر این کهن منحص درسته ار
کمرودی بدعت در آن محفش
من ار حرمانم ز فیض حضور
گرامی هست ینما چو جان در برم
در ینا گران گوهرشان یگان
چو کعبودان بر شمارم هنوز
مگر خود تو این کفرسان کنی
امید هست جشن تو فرخنده باد
بزشت د تا بیستین بیت سال
به ینما خود که ببالد است
جیبا تو مالطف بر من مگر
مخ از فر دفروده بر من مگیر

ادبیا گران بایه دانشورا
پس از بیستین سال رنج و زمان
از ان سخته دانشوران بزرگ
ستردنت آن کلمه سحر فریم
چومن کهمتران را دران ره نبود
فراموش نوزخ هسته روزگار
سرافراز دخر سنده و شادان دلش
بمنی نیم همکجا ه از تو دور
خردار ینمای جان پرورم
را نیست موجب بعضی ازان
صده و پنج از آن کسر دارم هنوز
چنین نقص دلم بود جبران کنی
بما ره هانت ستا ینده باد
بهرستین سال بر نحو ببال
که ینما ت روشنگر جان هست
مگر از فر بدی دیده ای در گذر
از ین بنده شیار پوزش پذیر

احتیاجات و سؤالات توضیحات

آقای ناصر دولت آبادی - طهران

در شماره اخیر یعنی ذیل مقاله داستان دوستان در شرح حال مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت دیدم منظومه معروف «شب تاریک رفت و آمد روز» اثر مرحوم حاج میرزا یحیی دولت-آبادی را از مرحوم هدایت دانسته‌اید. تعجب کردم با اینکه خود در صدر همین مقاله نوشته‌اید «حاج میرزا یحیی در همین موقع کتابی بنام اردیبهشت بچاپ رساند که متصدی چاپش نیز من بودم» و این منظومه در صفحه ۲۰۱ کتاب اردیبهشت جزو آثار منظوم آن مرحوم در سال ۱۳۰۴ شمسی چاپ و منتشر شده است و در کتاب ابتدائی همان زمان که نوشته‌اید حاج مخبر السلطنه خود مطلب آنرا تهیه میکرد نیز منظومه مزبور بنام حاج میرزا یحیی درج شده و پس از آنهم مکرر بنام ایشان در کتب ابتدائی بچاپ رسیده است. چگونه اکنون پس از گذشتن بیش از چهل سال از چاپ و انتشار این اثر جناب عالی آنرا بدیگری نسبت داده‌اید و حال آنکه نه مرحوم دولت آبادی کسی بود که اثر دیگری را بنام خود انتشار دهد و نه شادروان حاج مخبر السلطنه هدایت ممکن بود در قبال چنین امری اگر فی الواقع حقیقت میداشت ساکت نشسته و اعتراضی ننماید بنا بر این این مختصر را صرفاً بمنظور بیان حقیقت مطلب و رفع شبهه از خوانندگان گرامی یعنی نوشته ارسال میدارد که دستور فرمائید در اولین شماره آن مجله درج شود.

مجله یغما - ظاهراً اشتباه از بنده است و بسیار پوزش می‌طلبم از رفتگان و ماندگان و آیندگان .

در شماره اسفند ۱۳۴۸ قطعه‌ای از حبیب یغمائی چاپ شد باین مطلع :

سال نو چون برسد می‌رسد از نوالی رخت نایسته غمی آیدم از راه غمی
این قطعه مورد توجه و استقبال شاعرانی از دور و نزدیک شد که برای نمونه ازهریک
بیتی چند انتخاب می‌شود و مخصوصاً از اظهار عنایتی که به مدیر مجله فرموده‌اند ممنون است :

از هشیار (دبیر مخصوص) :

با ز بر صفحه یغما زده مشکین رقمی	اوستاد سخنی ؛ شاعر مشکین قلمی
روح را لذت و جان را فرح از هر قلمی	رقمی نغز که بخشد رشحات قلمی
فاضل ناموری ، شاعر نیکو شیمی ،	چامه پرداز سخن ساز گرانقدر حبیب
ناله کرد از المی، شکوه سرا شد زغمی،	در سر آغاز نوین سال بیک چامه نغز
بس نبودم غم خود بر غم افزود غمی	دل من سوخت بحال وی و آن رنج و ملال

نادر است از نبود مر هنری را المی
فارغ از سود و زیان است و غم بیش و کمی
کهن آیین نبود جاذب لطف و کرمی
از گل و مل سخن آغازی و زیبا صنمی
شاد زی خاصه به نوروز و بآیین جمی
بر مراد تو بود هر قدمی هر قلمی

از : محمد ابراهیم دانشی کرمانی - (کرمان) :

تن بود سالم و روحیه ندارد المی
(از فروغی است سخن) نیست مرا نیز غمی...
در پی کسب کمال اند نه مال و درمی
گر رسد پیک اجل می دهمش جان به دمی
« لنگری دارد و پاریزی و ماهان و بمی »
بهترین بقعه که جویند پناه از حرمی
کس ندیده است ز گرما و سرما ستمی...:

سرورا نامورا از غم بیهوده چه سود ؟
عاشق دانش و بینش پی اندیشه خویش
دور دور نو و خلقی نو و نو پرداز است
تو همان به که درین فصل گل و گاه بهار
جشن جم گاه سرور است گرامی دارش
سال نو بر تو همایون و سعادت همراه

سال نو آمد و صدشکر مرا نیست غمی
« چون بودشاد شه عادل و ظالم مقهور »
پسرانم چه به طهران و چه امریک به جد
خلف صدق کند نام پدر زنده به دهر
خود به این خطه مقیم که ستوده است حبیب
خانه ای امن و امان است و در اینجا بینی
چار فصل است در این شهر منظم که در آن

از : ابراهیم ناعم - طهران :

که نهی جمله به میدان محبت قدمی...
هست تا عاقبتت جای به پهنای یمی...
که ندانند بجز راه دهان یا شکمی
که چرا نیست یکی محرم جان در حرمی
خرمادوست کز او هست جهان چون ارمی...
ری و زنجانی و پاریزی و ماهان و بمی...

اندرین سال و در این سن ز خدا جو کرمی
آخرای ابر گهر بار چه غم از عدم است
بگذر از مردم بی حاصل این دوره تنگ
ای تو سرمایه تحقیق در اندیشه همان
سایه بید مجو تا که بود سایه دوست
چو دلت شاد نباشد چکند فرق ترا

آوخ از مرگ سپنتا

در سخن سنجی مسلم، در هنرمندی توانا
رفت از این دنیای اسفل جانب فردوس اعلی
هاتفی از غیب گفتا : « آوخ از مرگ سپنتا »

۱۳۹۸

آوخ از مرگ سپنتا آن سخن پرداز دانا
در هزار و سیصد و هشتاد و نه ماه محرم
خواست یغمایی و فاتش را بتاریخ هلالی

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۵۹

بوروکراسی در اجتماع نو از: پتر بلاو

ترجمه: محمد علی طوسی

۶۰

اصول برنامه‌گذاری رشد اقتصادی از: تین برگن

ترجمه: امیر حسین جهاننگلو

۶۱

منابع آمارهای جمعیتی در ایران از: مهدی امانی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .

از: گروه تنظیم مدارك و اسناد مؤسسه

* * * * *

بزبان فرانسوی

اطلس شهر تهران

* * * * *

(بزبان فارسی بزودی منتشر می‌شود)

اطلس شهر تهران

* * *

نامه علوم اجتماعی

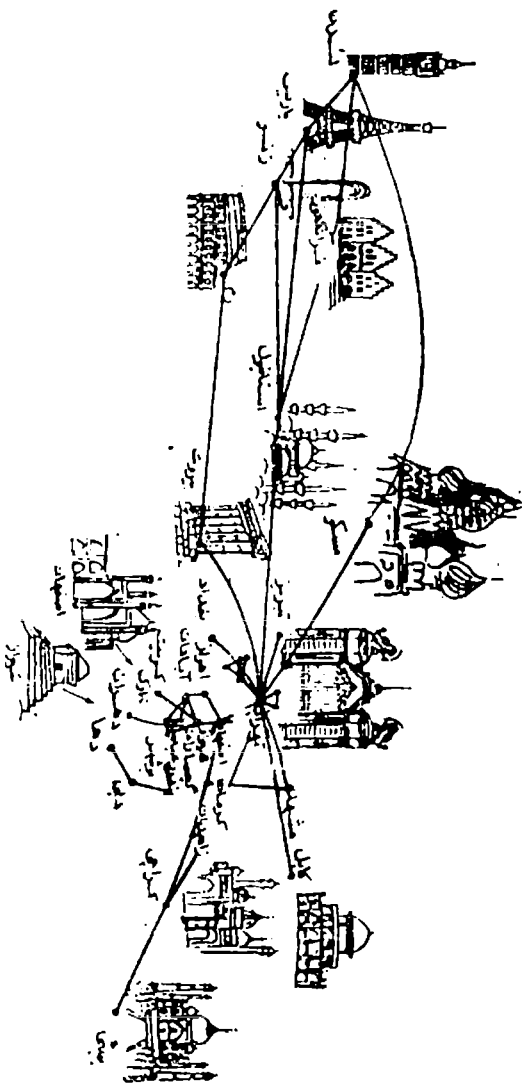
(شماره ۲)

مرکز فروش: فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشی‌ها

یازدهم نبر پروازهای بین‌المللی هوایی
ملی ایران افزوده شد و پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۳۷
بر تهران، امشبلا و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنید



هوایی ملی ایران - ۴۰



۱۲/۳۴

مساحت پرواز روزانه
هوایی ملی ایران
به اروپا



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

همه - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰

دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۶۹۳۱۴

شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹ - ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴

مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر خیابان فردوسی

 شیراز سرای زند

 اهواز فلکه ۲۴ متری

 رشت خیابان شاه

تلفن ۶۲۳۲۷۷ آقای هانری شمعون تهران

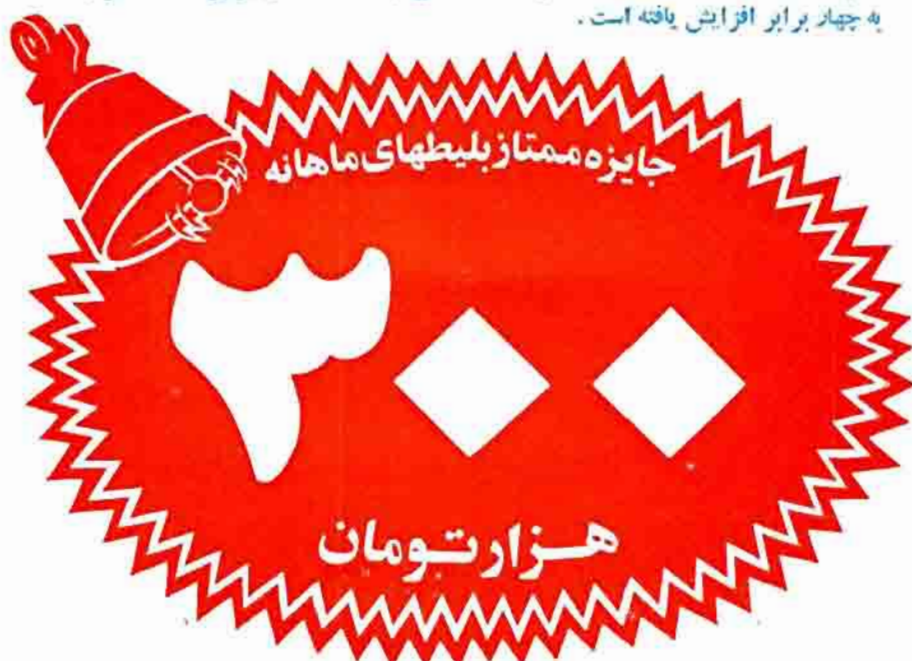
۶۱۳۲۳۲ ، لطف الله کمالی ،

۶۰۲۹۹ ، رستم خردی ،

تغییرات بزرگ در جوایز بلیطهای اعانه ملی

بنگاه اعانه ملی با کمال خوشوقتی با اطلاع هموطنان عزیز می‌رساند که از این پس در هر ماه دو نوع بلیط منتشر می‌گردد:

- ۱- بلیط‌های ماهانه که هفته اول هر ماه منتشر می‌شود و جایزه ممتاز آن سه برابر شده است.
- ۲- بلیط‌های عادی که در سه هفته دیگر ماه انتشار می‌یابد و تعداد جوایز بزرگ آن نزدیک به چهار برابر افزایش یافته است.



جوایز جدید بلیطهای هفتگی

جایزه ممتاز	۱۰۰	هزار تومان
جایزه ۱۰	۱۰	هزار تومانی
جایزه ۱۰	۷	هزار تومانی
جایزه ۱۰	۶	هزار تومانی
جایزه ۱۰	۵	هزار تومانی
جایزه ۱۰	۲	هزار تومانی
جایزه ۱۰	۱	هزار تومانی

باضافه

۱۰ هزار جایزه	۱۵ تومانی
۱۰۰ هزار جایزه	۶ تومانی

جوایز بلیطهای ماهانه

جایزه اول	۳۰۰	هزار تومان
جایزه دوم	۷۰	هزار تومان
جایزه سوم	۵۰	هزار تومان
جایزه چهارم	۳۰	هزار تومان
جایزه پنجم	۱۰	هزار تومان

باضافه

۱۰ جایزه پنجهزار تومانی
۵۰ جایزه یکهزار تومانی
۱۰۰ هزار جایزه شش تومانی



جایزه قهرمان شانس بلیط‌های ماهانه اعانه ملی

پیکان اختصاصی

مجربیه: ۱ کولر - تلویزیون - ضدصوت - رادیو با آنتن خودکار
 گرام - تودوزی اختصاصی - درشوها و تزیینات اضافی باسویچ ملایم.

جایزه قهرمانان شانس بلیط‌های هفتگی اعانه ملی

اولین قهرمان شانس یکمستگاه پیکان ۴۸

دومین و سومین قهرمان شانس همون خود رسول نقد (سکه) دریافت می‌دارند.

ایرانول البرز H·D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپرشارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپرشارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپرشارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی